

سلسله دلایل واضح در دفاع از عترت پاک
(۲)

چه کسانی وارثان پیامبران اند؟

نویسنده:

شیخ ناظم عقیلی

مترجم:

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

ویراست تصحیح و افزون شده

نام کتاب	چه کسانی وارثان پیامبران اند؟
نام کتاب اصلی	من هم ورثة الأنبياء؟
نویسنده	شیخ ناظم عقیلی
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	دوم
تاریخ انتشار	۱۴۰۴
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۲ ق/ ۲۰۱۱ م
کد کتاب	۶۰
ویرایش ترجمه	دوم

جهت کسب اطلاعات بیشتر درباره دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید:

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم.....	۷
مقدمه.....	۹
شاخهٔ دوم:.....	۱۵
چه کسانی وارثان پیامبران اند؟.....	۱۵
جهت اول: ویژگی‌های وارث.....	۱۶
۱- وارث، برگزیده‌شده از سوی خداوند متعال است.....	۱۶
۲- وارث معصوم است.....	۲۰
۳- وارث صاحب وصیت است.....	۲۳
۴- وارث عالمی است که جهل و نادانی ندارد.....	۳۰
۵- وارث واجب‌الاطاعه است.....	۳۴
جهت دوم: میراث پیامبران چیست؟.....	۴۲
نتیجه‌ها.....	۵۱
نتیجهٔ اول.....	۵۱
نتیجهٔ دوم.....	۵۷
نتیجهٔ سوم.....	۵۹
نتیجهٔ چهارم.....	۶۳
نتیجهٔ پنجم.....	۶۶
نتیجهٔ ششم.....	۷۳
نتیجهٔ هفتم.....	۷۷
نتیجهٔ هشتم.....	۸۱

تقدیم

به برگزیدهٔ خدا و پیامبرش ...

به کسی که خداوند او را آفرید و از روح خود در او دمید ...

به پیامبر خدا، آدم علیه السلام ابوالبشر این کلمات را تقدیم می‌کنم و از خداوند

متعال خواستارم که مرا از شفاعتش محروم نکند و همچنین شفاعت

فرزندانش از پیامبران، فرستادگان، امامان، شهدا و شایستگان.

و همچنین این کلمات را به مادرمان، حوّا علیها السلام تقدیم می‌کنم.

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان است و سلام و

صلوات بر محمد و خاندان او، امامان و مهدیون.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و تنها از او مدد می‌جویم

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ الْمُلْكِ، مُجْرِي الْفُلْكِ، مُسَخِّرِ الرِّيَّاحِ، فَالِقِ الْإِصْبَاحِ،
دَيَّانِ الدِّينِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ.

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت،
روان‌کننده کشتی (وجود)، مُسَخِّر‌کننده باده‌ها، شکافنده سپیده صبح، حکم‌فرمای روز جزا
و پروردگار جهانیان است.

و سلام و درود بر پیامبر رحمت، محمد مصطفی و بر خاندان پاکش، امامان و
مهدیون علیهم‌السلام.

به‌طور قطع، در دوران زندگانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و همچنین از اولین روز پس از وفات
ایشان، به اهل بیت علیهم‌السلام ستم شد؛ آن هنگام که در سقیفه بنی‌ساعده، خلافت از
امیرالمؤمنین علیه‌السلام غصب شد و این غصب خلافت با ستم‌های بسیار و تلخ‌کامی امام
علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهما‌السلام همراه شد؛ همچنین بر حسن و حسین، دو ریحانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
و این ستم‌ها بر اهل بیت نبوت تا به امروز بوده و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

علاوه‌بر کشتار، خوراندن سم، زندان و آواره کردن این شجره مبارکی که ریشه‌اش
ثابت، شاخه‌اش در آسمان و همواره میوه‌هایش در دسترس است، دشمنان خدا و دشمنان
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به منتسب کردن فضایل و القاب امیرالمؤمنین و عترت پاکش به خود روی
آوردند تا در برابر مردم، با ظاهری شرعی و مقدس - که کمک به گرد آوردن مردم به
دورشان می‌کند - آشکار شوند و اینکه مردم مطیعشان شوند و گفتارشان را بی‌هیچ
چون‌وچرایی بپذیرا شوند؛ تا به این ترتیب برآورده شدن غرض دنیوی بی‌ارزش آنان آسان

شود.

تقریباً اولین لقبی که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سرقت برده شد، «امیر مؤمنان» بود که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خدا آن را به امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) اختصاص داد و هیچ کس جز امام علی (علیه السلام) به این لقب نامیده نمی شود، مگر اینکه دروغ گو باشد؛ و روایاتی از حضرت مصطفی (صلی الله علیه و آله) بر این مطلب گواهی می دهد. عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، بنی امیه و بنی عباس به این لقب نامیده شدند؛ ستم و دشمنی ای که بر خاندان فرستاده خدا (صلی الله علیه و آله) روا شد. اما در واقع تحریف احادیث و تأویل آیات آشکارا به وقوع پیوست. دشمنان آل محمد (صلی الله علیه و آله) تلاش کردند تا تمامی احادیث یا آیاتی را که به فضیلت و کرامت عترت پاک صراحت دارند، تحریف یا تأویل کنند و راویان را از ذکر احادیث نبوی که به برتر بودن امام علی (علیه السلام) و فضیلت داشتن او بر دیگران تصریح می کنند بازداشتند. در همین راستا، گردن های بسیاری زده، دست ها و پاهایی بریده شد. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم (و هیچ تغییر و دگرگونی و هیچ نیرویی نیست، مگر از سوی خداوند علی عظیم).

مسئله سرقت لقب ها از جانب دشمنان آل محمد (صلی الله علیه و آله) پایان نیافت، بلکه برخی از کسانی که ادعای تشیع و دوستی آنان را دارند نیز در بر گرفت. برخی از مدعیان علم پا به عرصه ای گذاشتند که در آن القاب و ویژگی های امامان از آل محمد (صلی الله علیه و آله) را جعل کرده و به خود نسبت دادند؛ ویژگی ها و صفاتی که خداوند متعال تنها آل محمد (صلی الله علیه و آله) را چنان نامید و فرستاده خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را به این صفات مخصوص گرداند و از غیرشان نفی فرمود. متأسفانه این افراد جاعل توانستند بسیاری از عامه مردم را اقناع کنند و از غفلت و آگاهی نداشتن آنان از روایات امامان معصوم (علیهم السلام) سوء استفاده کردند. از جمله این لقب ها و ویژگی هایی که به خود نسبت می دهند، «وارثان پیامبران»، «راسخون و استواران در علم»، «علمای امت من، همانند پیامبران بنی اسرائیل هستند»، «آیت الله العظمی» و بسیاری دیگر است. آنان چنین ادعا دارند که این صفات و ویژگی ها بر علمایی غیر از امامان معصوم از آل محمد (صلی الله علیه و آله) اطلاق می شود. در حقیقت، این ظلم و ستمی بر آل محمد (صلی الله علیه و آله) علاوه بر ستم های پیشین

است. بنابراین هرکس که از سر جهل و نادانی به حقیقت موضوع، به چنین چیزی اعتقاد داشته باشد، ما او را متوجه می‌کنیم و از خداوند متعال برایش درخواست هدایت می‌کنیم؛ اما آن که با علم و آگاهی و از روی عمد به سوءاستفاده از صفات و ویژگی‌های ائمه اطهار (ع) اعتقادی داشته باشد، مشمول لعنت امام صادق (ع) در زیارت عاشورا می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید: «وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا» «و خدا لعنت کند امتی را که شما را از مقام و مرتبه‌تان (خلافت) منع کردند و رتبه‌ها و جایگاه‌هایی را که خدا مخصوص به شما گردانیده بود از شما گرفتند.»

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱ (و ستمکاران به‌زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه بازخواهند گشت).

برای شما، ای خواننده گرامی، روشن خواهد شد که همه این صفات و ویژگی‌ها به امامان معصوم - از فرزندان رسول خدا (ص) - اختصاص دارد؛ و برای اثبات این موضوع به قرآن کریم، سنت پاک پیامبر (ص) و عترت پاکش (ع) تکیه می‌کنم، چراکه شناخت حق از باطل جز از این طریق - که برای ما مقدور است - امکان پذیر نیست. و این [مسئله]، با توجه به این گفتار رسول خدا (ص) است که می‌فرماید: «ای مردم، من در میان شما دو چیز گران‌بها قرار می‌دهم که تا زمانی که به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و عترتم، اهل بیت. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»^۲

و این سخن حضرت (ص): «علی با حق است و حق با علی است؛ هر جا که او باشد، حق نیز آنجا است»^۳؛ و پس از حق، جز گمراهی آشکار نیست!

اما آن کس که سرکشی پیشه کرده و فطرتش واژگونه شده و کلمات را از جایگاه‌هایشان منحرف می‌کند، به او می‌گوییم: چه نیکو دآوری است خداوند متعال، و وعده‌گاه قیامت

۱- سوره شعرا، آیه ۲۲۷

۲- مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۹۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۵۲.

است؛ و دادخواه، محمد ﷺ و عترت پاک او ﷺ خواهند بود.

یکی از دلایلی که مرا به نگارش این بحث واداشت، سکوت دیگران در بیان این موضوع بود. هدفم این بود که نکات آن روشن شود تا هرکس که هلاک می شود، با دلیل هلاک شود و هرکس که زنده می ماند، با دلیل زنده بماند. از خداوند متعال خواستارم که مؤمنان از این اندک تحفه بهره مند شوند و ما را در شمار مدافعان محمد و آل محمد ﷺ، چه با زبان و چه باشمیر، قرار دهد. امیدوارم هیچ کس مرا دشمن نشمارد یا ازجمله جفاکاران علمای غیرمعصوم به شمار نیاورد. من برای علمای باعمل مخلص آل محمد ﷺ کمال احترام و تقدیر را قائلم و آرزومندم یکی از خادمان آنان باشم. تنها انگیزه من از این نوشتار، این سخن امامان صادق ﷺ است: «وقتی بدعت‌ها آشکار می شود، بر عالم است علمش را آشکار کند، زیرا اگر چنین نکند، نور ایمان از او گرفته می شود.»^۱

همچنین به جا آوردن تکلیف شرعی در واجب بودن هدایت مردم و دفاع از محمد و آل محمد ﷺ؛ و اینکه در روز قیامت ازجمله افرادی محشور نشویم که حق آنان ﷺ را فروگذار کرده اند. اگر به حرمت و کرامت هریک از ما تجاوز شود، به پا می خیزد و حتی خود را در این راه فدا می کند، پس اگر به امامان ما و نمادهای کرامت ما - همان عترت پاک ﷺ - تجاوز و تعدی شود، وضعیت ما چگونه خواهد بود!؟

من چنین ادعا نمی کنم که تمام نگاشته هایم در این موضوع، از علم خاصی است که به دست آورده ام، بلکه تنها با فضل و بخششی از سوی خداوند متعال و منت او بر ما به برکت یمانی آل محمد، سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی ﷺ است. تمام آنچه نگاشته ام برای این است که مردم از خواب غفلت بیدار شوند و بزرگی و تکبر کسی را به گناه و اندارد و بگویند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾ (پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آن‌ها هدایت یافته ایم). تا در روز قیامت، در شمار ستمکاران حق محمد و

آل محمد (علیهم السلام) محشور نشوند، که زیان دنیا و آخرت در آن است.

خداوند ما و شما را برای یاری حق و یارانش توفیق عطا فرماید، و ما و شما را زیر پرچم امام مهدی (علیه السلام) در روز قیام مقدس گرد آورد؛ جزو روکنندگان به امام، نه پشت‌کنندگان به او. سپاس و ستایش تنها از آن پروردگار جهانیان است. بار الهی، سلام و صلوات تاّم خود را بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیّون، ارزانی فرما.

ناظم عقیلی

۹ صفر ۱۴۲۷ ه. ق^۱

شاخهٔ دوم:

چه کسانی وارثان پیامبران اند؟

سرآغاز شاخهٔ اول از «سلسله دلایل آشکار در دفاع از عترت پاک، کتاب حماسهٔ اندیشهٔ اسلامی و تفکر دموکراسی» بود و اکنون شاخهٔ دوم از این مجموعه تقدیم خوانندهٔ گرامی می‌شود که عبارت است از: «چه کسانی وارثان پیامبران اند، اوصیا یا علما؟» و همانند کتاب پیشین، از یک شاخه و چندین نتیجه تشکیل شده است.

برای درک حدود معنای وارث و وراثت، نخست باید بدانیم وارث پیامبران و فرستادگان ﷺ چه ویژگی‌هایی دارد تا او را از دیگران متمایز کنیم. همچنین باید میراث پیامبران و فرستادگان را بشناسیم تا به حقیقت آن پی ببریم. آیا این صفات منحصر به امامان معصوم است، یا علمایی غیر از امامان ﷺ نیز از این میراث بهره‌مندند؟ تا به این ترتیب بتوانیم آن‌ها را با صفت «وارثان انبیا» توصیف کنیم!

اگر از طریق قرآن و سنت پاک ثابت شود که ویژگی‌ها و صفات وارث بودن برای پیامبران ﷺ فقط در امامان معصوم است و میراث پیامبران جز نزد ایشان ﷺ جای دیگری یافت نمی‌شود، ثابت می‌شود کسی که خود یا دیگری را با صفت «وارثان پیامبران» توصیف می‌کند لباس دیگری را پوشیده و خودش را در جایگاه و مقامی قرار داده که خداوند متعال او را در آن جایگاه قرار نداده؛ و به همین دلیل در شمار افرادی قرار می‌گیرد که حقوق دیگران را غصب کرده است. اما اینان جایگاه چه کسانی را غصب کرده‌اند؟ کسانی که فرشتگان مقرب به خدمتگزاری‌شان شرفیاب می‌شوند، یعنی همان عترت پاک پیامبر محمد ﷺ.

طبیعتاً برای اینکه معنای «وارث» و «مواریث» را بدانیم، باید از قرآن کریم و سنت پاک بپرسیم، همان دو ثقل گران‌بهای که حضرت محمد ﷺ ما را به پیروی و برگرفتن از آن‌ها وصیت فرموده است. بحث را به دو جهت تقسیم می‌کنیم: جهت اول «صفات و ویژگی‌های

وارث در قرآن و سنت» و جهت دوم «معنای میراث‌های پیامبران در قرآن و سنت پاک» است.

جهت اول: ویژگی‌های وارث

توجه داشته باشید که وارث، حجتی پس از حجت است، و او امام است، با استناد به این سخن امام رضا (علیه السلام): «امامت، منزلت پیامبران و ارث اوصیاست. امامت، خلافت و جانشینی خداوند و خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مقام و جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و میراث حسن و حسین (علیهما السلام) است ...»^۱

وارث پیامبران (علیهم السلام) خصوصیتی دارد که خداوند به او اختصاص داده و در کسی غیر او نیست، زیرا او یگانه روزگار خود است، همان‌طور که امام رضا (علیه السلام) او را چنین توصیف فرموده است: «...امام، یگانه روزگار خود است که هیچ کسی هم‌سان او نیست، و هیچ عالمی با او هم‌تراز نیست، و کسی جایگزینش نیست، و او مثال و نظیری ندارد ...»^۲

به برخی از صفات و ویژگی‌های وارث خواهیم پرداخت و بر اینکه این ویژگی‌ها به امامان معصوم (علیهم السلام) اختصاص دارد و بر علما یا سایر بندگان صادق نیست، دلیل خواهیم آورد ... و در این کتاب، در اغلب موارد به کتاب کافی نوشته ثقة الاسلام شیخ کلینی (خاکش پاک) تکیه می‌کنم، زیرا این کتاب به اجمال، مورد اعتمادترین کتاب شیعه است.

۱. وارث، برگزیده‌شده از سوی خداوند متعال است:

بی‌تردید خداوند متعال آفریننده همه موجودات است و بهتر از هرکس صلاح و فسادشان را می‌داند و به رازهای نهان درونشان آگاه‌تر است.. به همین دلیل، هیچ کس نمی‌تواند امامی را پس از امامی دیگر تعیین کند، مگر خداوند متعال. و از آنجا که آن‌ها

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۲۵.

وارثان پیامبران اند و پس از ایشان حجت‌های بر خلق هستند، ناگزیر باید برگزیدن و تعیین آنان تنها از طریق خداوند متعال صورت پذیرد: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَدُكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱ (بگو خدایا، تویی دارنده ملک و پادشاهی. به هرکه بخواهی ملک می‌دهی و از هرکه بخواهی ملک می‌ستانی. هرکس را که بخواهی عزت می‌دهی و هرکس را که بخواهی ذلت می‌دهی. همهٔ نیکی‌ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی).

از سالم، نقل است: از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) دربارهٔ این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُاذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾^۲ (سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم. بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند؛ و این است بخشایش بزرگ). ایشان (علیه السلام) فرمود: «سابق بالخیرات [پیشی‌گیرنده در نیکی‌ها] امام است و مقتصد، آن‌که امام را شناخت. و ظالم به نفس خویش، کسی که امام را نشناسد.»^۳

ابوولاد می‌گوید: از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۴ (کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم و آن را آن‌چنان‌که سزوارش است می‌خوانند، آنان‌اند که مؤمنان به آن هستند، ولی آنان که به آن کفر می‌ورزند، اینان همان زیانکاران‌اند). ایشان (علیه السلام) فرمود: «آن‌ها امامان (علیهم‌السلام) هستند.»^۵ از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ سخن خداوند متعال: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ

۱- سوره آل عمران، آیه ۲۶

۲- سوره فاطر، آیه ۳۲

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۴- سوره بقره: ۱۲۱.

۵- کافی، ج ۱، ص ۳۴۱.

جَلُّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ^۱ (قسم به این شهر. و تو در این شهر جای گرفته‌ای و قسم به پدر و فرزندی که پدید آورد). فرمود: «امیرالمؤمنین و امامانی علیهم‌السلام که متولد شدند.»^۲

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «آیا گمان می‌کنید هرکس از ما که وصیت می‌کند، به هر کس بخواهد وصیت می‌کند؟! نه به خدا، چنین نیست. بلکه [امر امامت] عهد و فرمانی است از جانب خدا و پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای شخصی پس از شخصی دیگر، تا امر به صاحبش برسد.»^۳

ابوبصیر می‌گوید: از اباعبدالله امام صادق علیه‌السلام درباره سخن خداوند عزوجل يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۴ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالأمر خویش فرمان برید). پرسیدم. فرمود: «در حق علی بن ابی طالب و حسن و حسین نازل شده است.»^۵

پس امامت و وراثت، انتخابی الهی است و حتی امامان علیهم‌السلام نیز اختیار تعیین وارث و جانشینی را که پس از آنان حجت بر مردم باشد ندارند. این امر تنها به اراده خداوند جل جلاله مقدر شده است. اوصیای حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فرستاده خدا، که حجت بودنشان بر مردم ثابت شده است، دوازده امام و دوازده مهدی پس از قائم علیه‌السلام هستند و دلیل بر این موضوع، وصیت رسول خداست، که در ادامه خواهد آمد. بنابراین صفت «وارثان پیامبران» بر هیچ کسی جز این افراد نمی‌تواند منطبق شود، چه عالم باشد، چه سایر مردم.

از اباعبدالله جعفر بن محمد، از پدرش امام باقر، از پدرش صاحب پینه‌ها سرور عبادت‌کنندگان، از پدرش حسین شهید پاک و طاهر، از پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شیی که از دنیا رفتند به علی علیه‌السلام

۱- سورة بلد، آیه ۱ - ۳

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۷۰.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۰۷.

۴- سورة نسا، آیه ۵۹

۵- کافی، ج ۱، ص ۳۱۷.

فرمودند: ای ابوالحسن، صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت (عج) وصیتشان را به امیرالمؤمنین (عج) املا فرمودند، تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی. و تو ای علی، اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی، امیرمؤمنان، صدیق اکبر [تصدیق‌کننده بزرگ پیامبر]، فاروق اعظم [به وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیت هستی، چه زنده و چه مرده ایشان. و همچنین بر زنانم وصی من خواهی بود، پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند، و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم، و در قیامت نه مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر ائمت هستی. زمانی که وفاتت فرارسید، وصایت و جانشینی مرا به پسر من حسن که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرارسید، آن را به فرزندم حسین پاک و شهید بسپارد. و وقتی وفات او فرارسید، آن را به فرزندش آقا و سید عبادت‌کنندگان و صاحب ثقات [دارای پینه‌های عبادت] «علی» واگذار کند. و هرگاه زمان وفات او رسید، آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید، آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آنگاه که وفات او فرارسید، به فرزندش موسای کاظم واگذار کند. و وقتی وفات او فرارسید، به فرزندش علی «رضا» تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید، آن را به فرزندش محمد ثقه «تقی» بسپارد. و زمانی که وفات او فرارسید، آن را به فرزندش علی «ناصح» واگذار نماید، و زمانی که وفات او رسید، آن را به پسرش حسن «فاضل» بسپارد. و زمانی که وفات او فرارسید، آن را به فرزندش «محمد» که مستحفظ از آل محمد (عج) است بسپارد. این دوازده امام بود، و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهند بود. پس هنگامی که زمان وفات او رسید، [وصایت و جانشینی من را] به فرزندش که اولین و برترین مقربان است تسلیم نماید. و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و

احمد است و سومین نام او مهدی است، و او اولین مؤمنان است.»^۱
 از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) درباره این سخن حق تعالی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا﴾^۲ (سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم)، روایت شده است که فرمودند: «این مخصوص ماست، منظورش فقط ما هستیم.»^۳

۲- وارث معصوم است

از طریق نقلی و عقلی ثابت شده است که حجت بر مردم، باید معصوم و از گناهان و عیب‌ها پاک باشد و از آنجا که وارثان پیامبران، سزاوارترین مردم به پیامبران (علیه السلام) هستند، چراکه آنان علم و حکمت و تمامی میراث‌ها را به ارث برده‌اند، آن‌ها حجت‌های بر مردم پس از پیامبران هستند.

پس آنان باید افرادی معصوم باشند که مردم را به گناه و نافرمانی دعوت نکنند. اطاعت از کسی که به صفت عصمت متصف نباشد، بر مردم واجب نیست، زیرا امکان بروز خطا و اشتباه از غیرمعصوم وجود دارد. و واجب بودن اطاعت از او به معنای دستور به پیروی از فرد خطاکار و منحرف است، و این امر برای خداوند متعال محال است.

خداوند متعال و فرستاده‌اش (صلی الله علیه و آله) و امامان پاک (علیهم السلام) بر این حقیقت تأکید فرموده و آن را به‌شکلی واضح و به دور از هر گونه ابهام توضیح داده‌اند. اما بسیاری از مردم از روی طمع به مقام و منصب و پیروی شدن و این که سخنان واجب‌الاجرا باشد، بر این موضوع سرپوش نهادند و به این ترتیب مقام و جایگاه امامان پاک (علیهم السلام) را غصب کردند، مقام کسانی که وارثان پیامبران و فرستادگان (علیهم السلام) هستند.

احمد بن عمر می‌گوید: مردی خدمت ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) رسید و به ایشان عرض کرد: شما همان اهل بیت رحمت هستید که خداوند تبارک و تعالی شما را به آن

۱- غیبت طوسی، ص ۱۵۰.

۲- سوره فاطر، آیه ۳۲.

۳- الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۴۷.

مخصوص گردانیده است. ایشان (علیه السلام) فرمود: «ما این چنین هستیم و الحمدلله، و هیچ کس را به گمراهی نمی کشانیم و از مسیر هدایت خارج نمی کنیم. دنیا از بین نخواهد رفت تا زمانی که خداوند عزوجل مردی از ما اهل بیت را برانگیزد، کسی که بر اساس کتاب خدا عمل می کند و در میان شما هیچ کار ناپسندی را نمی بیند، مگر آن که آن را نکوهش می کند.»^۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی، که به مقدار نیاز از آن را بیان می کنیم، فرمود: «... پس هیچ اطاعتی در نافرمانی از خداوند نیست و هیچ اطاعتی برای کسی که خداوند را نافرمانی می کند وجود ندارد. اطاعت فقط برای خداوند، فرستاده اش (ص) و والیان امر است. و خداوند تنها به این دلیل به اطاعت از رسول خدا (ص) دستور داده است که ایشان (ص) معصوم و پاک است و به معصیت و سرپیچی فرمان نمی دهد؛ و تنها به این دلیل به اطاعت از اولوالأمر (والیان امر) دستور داده است که آن ها معصومین پاکی هستند که به گناه و معصیت فرمان نمی دهند.»^۲

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: «امامی از ما نیست، مگر اینکه معصوم باشد و عصمت در ظاهر خلقت نیست تا این گونه شناخته شود. و به همین دلیل معصوم تنها کسی است که بر او نص و تصریح شود.» به ایشان عرض شد: ای فرزند رسول خدا، معنای معصوم چیست؟ ایشان فرمود: «او کسی است که به ریسمان الهی معتصم است و ریسمان الهی، همان قرآن است که تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی شوند و امام به قرآن هدایت می کند و قرآن به امام. این سخن خداوند عزوجل است که می فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾»^۳ (به درستی که این قرآن به درست ترین آیین ها راه می نماید).^۴

همچنین این معنا را به صورتی روشن در این سخن حق تعالی می یابیم: ﴿وَ إِذْ أٰتٰنَا اِبْرٰهِيْمَ رُبُّهُ بَڪِيْمٰتٍ فَاتَمَمْنَ قَالَ اِنِّيْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِيْ

۱- روضه، ۵۷۹.

۲- الوسائل، ج ۱۸، ص ۹۳.

۳- سورة اسراء، آیه ۹

۴- معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۱۳۲.

الطَّالِمِينَ^۱ (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید، خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد). این آیه امامت را از هر ستمکاری نفی می‌کند؛ و هرکه خداوند متعال را نافرمانی می‌کند ستمکار است.

بنابراین امامت برای نافرمانان نیست، بلکه تنها برای معصومین هدایت‌یافته است. آن‌ها همان معصومین از فرزندان رسول اکرم حضرت محمد ﷺ هستند که خداوند متعال درباره‌شان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^۲﴾ (ای اهل بیت، خدا می‌خواهد پلیدی را فقط از شما دور کند و شما را چنان‌که باید پاک گرداند)، یعنی آن‌ها از شک و شرک و نافرمانی پاک هستند.

پس از این دلایل، این گفتار که علمای غیرمعصوم همان وارثان پیامبران هستند، جسارت به جایگاه‌های امامان ﷺ است، زیرا جز معصوم از معصوم ارث نمی‌برد و شیعه اجماع‌نظر دارد بر اینکه حجت‌های معصوم، تنها عترت پاک هستند و اینان، همان امامان و مهدیون ﷺ هستند. این سخنی از امام رضا ﷺ در حدیثی طولانی است که در آن، پس از اشاره به امامت ابراهیم ﷺ - مقامی که خداوند متعال پس از نبوت و دوستی به او عطا کرد - بیان شده است. ایشان پس از بیان این سخن حق تعالی ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ* وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ^۳﴾ (و اسحاق و یعقوب را نعمتی بر او بخشیدیم و همه را از شایستگان قرار دادیم* و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کردند، و انجام دادن کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را به آن‌ها وحی کردیم و همه پرستنده ما بودند). فرمود: «و پیوسته در فرزندان او برخی از برخی دیگر، قرنی پس از قرنی به ارث می‌برند، تا اینکه خداوند متعال آن را به پیامبر ﷺ به ارث داد و خداوند بزرگ و بلندمرتبه فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴

۲- سوره احزاب، آیه ۳۳

۳- سوره انبیا، آیه ۷۲ و ۷۳

يٰۤاِبْرٰهِيْمَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ اللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿١﴾ (در حقیقت، نزدیک‌ترین کسان به ابراهیم، پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند؛ و خداوند یاور مؤمنان است)؛ پس مخصوص او شد و ایشان (علیهم‌السلام) آن را به فرمان خداوند متعال بر ستی که خداوند فرض کرده بود، بر عهده‌ی علی (علیه السلام) نهاد. سپس در فرزندان برگزیده‌ی او که خداوند علم و ایمان را به آنان ارزانی داد، جریان یافت، با این سخن خود: ﴿وَقَالَ الَّذِيْنَ اٰتَوْهُا الْعِلْمَ وَ الْإِيْمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ ﴿٢﴾ (و آنان که علم و ایمان داده شده‌اند گویند: شما بر وفق کتاب خدا تا روز رستاخیز آرمیده‌اید. و این روز رستاخیز است، درحالی که شما نمی‌دانسته‌اید). پس این امر تا روز قیامت مخصوص فرزندان علی (علیه السلام) است، چراکه پس از محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیامبر دیگری نیست. پس این جاهلان از کجا [و بر چه اساسی] انتخاب می‌کنند؟» ﴿٣﴾

این متن به‌صراحت بیان می‌کند که وراثت و امامت از زمان ابراهیم (علیه السلام) تا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ادامه داشته و سپس به امام علی (علیه السلام) و پس از ایشان به امامان از نسل او (علیه السلام) تا روز قیامت منتقل شده است. پس چگونه کسی غیر از ایشان می‌تواند مدعی این مقام باشد، درحالی که صاحب آن زنده است و در میان ما حضور دارد؟ ایشان همان حجت، محمدبن‌الحسن العسکری (علیه السلام) است؛ که روح من و روح جهانیان فدای او! ایشان تنها وارث پیامبران، فرستادگان و امامان (علیهم‌السلام) است و پس از او (علیه السلام) مهدیون (علیهم‌السلام) از فرزندان او هستند. و کسانی که ستم کردند به‌زودی خواهند دانست به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت، و عاقبت از آن پرهیزکاران است.

۳. وارث صاحب وصیت است

وراثت پیامبران (علیهم‌السلام) از آدم (علیه السلام) تا پیامبر ما حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ادامه یافت، به‌طوری که قبلی به بعدی وصیت می‌کرد. وقتی آدم (علیه السلام) آن را به هابیل وصیت کرد و میراث‌های نبوت

۱- سورة آل عمران، آیه ۶۸

۲- سورة روم، آیه ۵۶

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۲۴.

را به او داد، برادرش قابیل به او حسادت ورزید و مدعی شد که او بیش از هابیل استحقاق آن را دارد، زیرا از نظر سنی بزرگ‌تر است. آدم علیه السلام به او چنین پاسخ داد که این امر به اختیار او نیست و در اختیار خداوند متعال است که هر جا اراده فرماید، قرارش دهد. بنابراین قابیل به هابیل حسادت ورزید و او را به قتل رساند. این حادثه، نخستین بذر خبیثی بود که کشمکش و نزاع در وراثت امامت را پایه‌ریزی کرد و کشتار هزاران پیامبر و فرستاده را استمرار بخشید. همه این‌ها به دلیل اعتراض به منصوب کردن خداوند متعال و وصایای پیامبران و تعیین وارثانشان از سوی آنان بود. پس از آن، خداوند متعال به آدم علیه السلام پسری روزی عطا فرمود که نامش را هبة الله نهاد، و او وارث و وصی او شد.

از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت است که می‌فرماید: «هنگامی که نبوت آدم به پایان رسید و خورد و خوراکش منقطع گردید، خداوند به او وحی فرمود: ای آدم، پیامبری تو به پایان رسید و خوراک تو پایان یافت. علم و ایمان و میراث پیامبری و آثار علم و اسم اعظم را که نزد توست بنگر و آن را در پشتت از فرزندان نزد هبة الله قرار بده، که من زمین را بدون عالمی رها نمی‌کنم که به واسطه او دین شناخته شود و اطاعت من به واسطه او شناخته شود و باعث نجات و رهایی کسانی شود که بین قبض روح یک پیامبر تا ظهور پیامبری دیگر متولد می‌شوند.»^۱

این وراثت و وصایت، از یک وصی به دیگری ادامه یافت تا هنگام مبعوث شدن پیامبر خدا نوح علیه السلام و پس از او، تا اینکه به پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام رسید. ابراهیم علیه السلام آن را به اسماعیل علیه السلام وصیت کرد و پس از ایشان ادامه یافت تا به پیامبر خدا موسی علیه السلام رسید؛ سپس به پیامبر خدا زکریا و یحیی و عیسی علیهم السلام. سپس نبوت با پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله به پایان رسید و تمامی میراث پیامبران و فرستادگان علیهم السلام و وصیت‌هایشان نزد ایشان گرد آمد. او همان وارثی بود که به او تصریح شده و در تمامی کتاب‌های آسمانی پیشین و بر زبان همه پیامبران، فرستادگان و اوصیا به او بشارت داده شده بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا

لَمَّا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ النَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١﴾ (و آنگاه که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده خدا بر شما هستم. توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می کنم، و به رسولی که پس از من می آید و نامش احمد است، بشارتتان می دهم. پس چون او (آن) آیات روشن خود را برایشان آورد گفتند: این جادویی است آشکار).

همان طور که پیش تر تقدیم شد، وصی و وارث باید از هر گونه وارد کردن مردم به باطل یا بیرون بردنشان از حق معصوم باشد. عصمت یک ویژگی باطنی است، نه ظاهری، و تنها خداوند متعال از آن آگاه است و انتخاب او باید از سوی خداوند متعال و از طریق وصیت کردن پیامبران و اوصیا (ع) به آن شخص صورت پذیرد، همان طور که امام سجاد (ع) در حدیثی می فرماید: «امامی از ما نیست، مگر اینکه معصوم باشد و عصمت در ظاهر خلقت نیست که از این طریق شناخته شود. به همین دلیل، معصوم تنها کسی است که بر او نص و تصریح شود ...». «بر او نص و تصریح شود»، یعنی از سوی خداوند متعال و از طریق فرستاده خدا حضرت محمد (ص) به او وصیت شود.

خداوند متعال اوصیای حضرت محمد (ص) را در وصیت هنگام وفات خویش بیان فرموده است، وصیتی که جبرئیل (ع) از سوی خداوند متعال آورد و آن ها را یکی پس از دیگری در آن نام برده است، از پدر، آقا و برترینشان علی بن ابی طالب (ع)، سپس حسن و حسین (ع) تا اینکه به مهدی منتظر (ع) پایان می یابد، سپس به فرزندش احمد و مهدیون از فرزندان احمد مهدی، اما بدون ذکر نام هایشان.

ظاهراً دلیل نام بردن اولین فرزند و وارث امام مهدی (ع) اختلاف و تفرقه ای است که مردم درباره ایشان خواهند داشت، زیرا ایشان پیش از قیام امام مهدی (ع) با شمشیر ظهور می کند، همان گونه که روایت مذکور به آن اشاره می کند. اما نام های سایر فرزندان امام مهدی (ع) در وصیت رسول خدا (ص) ذکر نشده است، زیرا امام مهدی (ع) همان کسی است که پس از قیام شریف خود و پیش از شهادتش، نام های آنان را یکی پس از دیگری مشخص

می‌فرماید، همان‌طور که رسول خدا ﷺ یکی پس از دیگری، بر اوصیای خود تصریح فرمود. بنابراین، برای کسانی که به دنبال بهانه برای روی‌گردانی از اوصیای فرزندان قائم علیهم‌السلام هستند هیچ عذر و توجیهی باقی نمی‌ماند.

چهار سال برخی تعجب‌کنند و ذکر مهدیون از فرزندان امام مهدی علیه‌السلام در این وصیت را دور از ذهن بشمارند. [در پاسخ] به آن‌ها می‌گوییم، این وصیت را شیخ طوسی در کتاب الغیبة (ص ۱۵۰) آورده است، کتابی که یکی از موثق‌ترین کتاب‌های شیعه است. مؤلف این کتاب، شیخ طایفه است که نیازی به معرفی ندارد. همچنین مجلسی رحمته‌الله آن را در بحار، حائری در الزام‌الناصب، شهید سید محمد محمد صادق صدر در تاریخ ما بعد الظهور (ص ۶۴۰) آورده‌اند، و نیز در دیگر منابع معتبر حدیث ذکر شده است.

به‌علاوه، این وصیت با قراین بسیاری تأیید شده است، مانند این سخن امام صادق علیه‌السلام به ابو حمزه در حدیث طولانی، که می‌فرماید: «... ای ابو حمزه، از ما پس از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین است.»^۱

در حدیثی از ابوبصیر آمده است: به امام صادق علیه‌السلام جعفر بن محمد عرض کردم: ای فرزند رسول خدا ﷺ، من از پدر شما شنیدم که فرمودند، «بعد از قائم علیه‌السلام، دوازده امام هستند». امام صادق علیه‌السلام فرمود: «[پدرم] فرمود، دوازده مهدی، و نفرمود دوازده امام. آن‌ها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.»^۲

امام صادق علیه‌السلام: «همانا از ما بعد از قائم، دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه‌السلام خواهد بود.»^۳

امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «قائم ما قیام می‌کند و بعد از او دوازده مهدی خواهند بود.»^۴

۱- غیبت طوسی، ص ۳۰۹.

۲- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۳۵۸، ج ۵۶.

۳- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

۴- شرح الأخبار، ج ۳، ص ۴۰۰.

و روایات بسیار دیگری که بر حکومت مهدیون از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) پس از پدرشان تأکید می‌کند و پس از آن، رجعت امامان (علیهم السلام) خواهد بود. استاد ضیاء زیدی در کتاب «مهدیین» حدود چهل روایت می‌آورد که فرزندان امام مهدی (علیه السلام) را ذکر می‌کنند. هرکس خواهان آگاهی بیشتر در این باره است، می‌تواند به کتاب «پاسخ کوبنده به منکرین فرزندان قائم» و «وصیت و وصی احمد الحسن» مراجعه کند.

موضوع سخن این است که وارثان پیامبران پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، امامان معصوم از فرزندان امام علی (علیه السلام) و مهدیون از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) پس از پدرشان (علیهم السلام) هستند. وارث نمی‌تواند وارث یا وصی باشد، مگر اینکه با نام و ویژگی به او تصریح شده باشد، و ذکر او و وصیت به او جزو مهم‌ترین نشانه‌هایی است که او را از دیگران متمایز می‌کند. امامان (علیهم السلام) به این معنا اشاره فرموده‌اند:

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «وصیت از آسمان بر محمد نوشته شده فرو فرستاده شد. کتابی سربه‌مهر جز وصیت بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده نشد. جبرئیل (علیه السلام) گفت: ای محمد، این وصیت تو در امت نزد اهل بیت توست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای جبرئیل، اهل بیت من چه کسانی هستند؟ عرض کرد: خداوند از ایشان و از فرزندانش برگزید تا علم پیامبری را به ارث بَرَد، همان‌طور که ابراهیم (علیه السلام) به ارث برد و میراث آن برای علی (علیه السلام) و فرزندان تو از صُلب اوست. فرمود: مُهرهایی بر آن است. فرمود: علی (علیه السلام) مُهر اول را گشود و آنچه در آن بود گذشت. سپس حسن (علیه السلام) مُهر دوم را گشود و آنچه دستور داده شده بود گذشت. وقتی حسن وفات کرد و گذشت، حسین (علیه السلام) مُهر سوم را گشود و در آن چنین یافت که نبرد کن، یُکُش و کشته شو و با گروهی برای شهادت بیرون برو و برای آن‌ها شهادتی نیست مگر همراه تو. فرمود: ایشان (علیهم السلام) چنین کرد ...»^۱

در حدیثی طولانی، از تمیم‌بن بهلول، از عبدالله‌بن ابوهذیل، آمده است: «... ایشان عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که با وصیت و امامت شناخته شده‌اند. در هر عصر و

زمانی، زمین از حجتی از آنان خالی نیست. آنها همان عروة الوثقی (دستاوین ایمن)، امامان هدایت و حجت بر اهل دنیا هستند، تا زمانی که خداوند زمین و هر آنچه در آن است را به ارث ببرد. هر که با آنان مخالفت کند گمراه گمراه کننده‌ای است که حق و هدایت را رها کرده است. آنان از قرآن تعبیر می‌کنند و سخنگو از جانب رسول خدا ﷺ هستند. هر که بمیرد و آنان را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.»^۱

در احتجاج امام رضا (علیه السلام) در مجلس مأمون (خداوند لعنتش کند)، وقتی یکی از آنان پرسید، ای فرزند رسول خدا، امامت با چه چیزی برای مدعی‌اش صحیح است؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «**با نص و دلیل**». به ایشان عرض کرد، دلالت امام در چیست؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «**در علم و پذیرفته شدن دعا**»^۲

حتی چنین آمده است که امام مهدی (علیه السلام) هنگام قیامش با وصیت و ارث بردنش از علما شناخته می‌شود، یعنی از امامان، امامی پس از امامی دیگر.

امام باقر (علیه السلام) در حدیث طولانی می‌فرماید: «... بین رکن و مقام با او بیعت می‌کند و عهده‌ای از رسول خدا ﷺ با اوست که فرزندان از پدران به ارث می‌برند. ای جابر، قائم مردی از فرزندان حسین است که خداوند کارش را در یک شب اصلاح می‌کند. ای جابر، آنچه در این باره برای مردم ایجاد اشکال کند، ولادت او از رسول خدا ﷺ و به ارث بردن او از علما، عالمی پس از عالمی دیگر، برایشان ایجاد اشکال نکند.»^۳

و بدیهی است عهده‌ای که امامان (علیهم السلام) از رسول خدا ﷺ به ارث می‌برند، همان وصیت به امامان، یکی پس از دیگری است. امام مهدی (علیه السلام) صاحب وصیت‌هاست، یعنی وصیت‌های امامان همه نزد ایشان جمع شده است. به علاوه، این حدیث بیان می‌کند امام مهدی (علیه السلام) همان وارث امامان و پیامبران (علیهم السلام) است، نه شخص دیگر. حتی امام باقر (علیه السلام) این ویژگی را جزو نشانه‌هایی دانسته است که شایسته نیست بر مردم اشکال وارد کند. اشاره شده که

۱- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۵۸.

۲- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳- غیبت نعمانی، ص ۲۹۸.

پیش از قیام امام مهدی (علیه السلام) فرزندی از فرزندانش خروج می‌کند که به فرزند صاحب وصیت‌ها توصیف شده است.

ابوالحسن (علیه السلام) فرمود: «گویی پرچم‌هایی از مصر می‌آیند که به رنگ سبز هستند، تا به شامات می‌آیند و به فرزند صاحب وصیت‌ها بخشیده می‌شوند.»^۱

بخشیده می‌شوند، به این معناست که با فرزند صاحب وصیت‌ها بیعت می‌شود، همان کسی که فرزند امام مهدی (علیه السلام) است، زیرا صاحب و وارث وصیت‌ها، امام مهدی (علیه السلام) است. ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) در خبری طولانی، که به مقدار نیاز از آن بیان می‌کنیم، فرمود: «... سپس به همراه سیصد و اندی که بین رکن و مقام با او بیعت کرده‌اند از مکه خارج می‌شود، همراه او عهد پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاح ایشان ﷺ است و وزیرش نیز همراهش است. ندادنده‌ای از آسمان در مکه او را به اسمش ندا می‌دهد، تا جایی که همه اهل آسمان آن را می‌شنوند، اسم او اسم پیامبر است. هرچه برای شما ایجاد اشکال کرد، عهد پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاحش برای شما ایجاد شبهه نمی‌کند. نفس زکیه از فرزندان حسین (علیه السلام) است... تا آنجا که می‌فرماید: شما را برحذر می‌دارم از «شدّاذ» (فریبکاران) از آل محمد ﷺ که برای آل محمد ﷺ و علی (علیه السلام) [تنها] یک پرچم وجود دارد، درحالی‌که برای دیگران پرچم‌هاست. پس در زمین ثابت باش و هیچ‌یک از آنان را پیروی نکن تا مردی از فرزندان حسین (علیه السلام) را ببینی که همراه او عهد پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاحش است. عهد پیامبر خدا ﷺ به علی بن حسین (علیه السلام) رسید، سپس به محمد بن علی (علیه السلام) و هرچه خدا بخواهد، همان می‌کند ...»^۲

تأکید بسیار بر عهد رسول خدا ﷺ (وصیت) بر خواننده تیزبین پوشیده نیست؛ به واسطه آن است که قائم و فرزندان‌ش ﷺ شناخته می‌شوند. همچنین پنهان نیست که وارثان پیامبران ﷺ فقط امامان ﷺ هستند که عهد رسول خدا ﷺ با آن‌هاست. حدیث دیگری نیز تقدیمتان می‌شود که تصریح می‌کند وارثان پیامبران فقط علمای آل محمد ﷺ هستند؛ یعنی

۱- الإرشاد، ص ۲۵۰.

۲- الزام‌الناصب، ج ۲، ص ۹۶.

امامان معصوم علیهم السلام.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی فرموده است: «ای مردم، بر شما باد به اطاعت و شناخت آن کسی که در نادانی نسبت به او معذور نخواهید بود؛ چراکه علمی که بر آدم علیه السلام نازل شد و تمام آنچه پیامبران تا خاتم آنان علیهم السلام (به وسیله اش برتری یافتند)، همه در خاندان عترت مصطفی صلی الله علیه و آله است. پس به کجا سرگردان می شوید؟! بلکه به کجا می روید؟! ای کسانی که از نسل های یاران کشتی [نوح] هستید، این [عترت] همانند آن کشتی در میان شماست، پس بر آن سوار شوید، همان گونه که هر که در آن [کشتی نوح] سوار شد نجات یافت، در این نیز هر که واردش شود نجات خواهد یافت. من ضامن این سختم، به حق سوگند می خورم، و از کسانی نیستم که خود را [با سخنان بیهوده] به سختی می اندازند ...»^۱

در پایان، پس از بیان همه این موارد، می گوئیم: وراثت پیامبران و امامان جز با وصیتی مخصوص از سوی خدا و فرستاده اش صلی الله علیه و آله مشخص نمی شود. حق تعالی می فرماید: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲ (فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده، و خداوند شنوا و داناست). و آنان همان امامان معصوم و مهدیون از فرزندان قائم علیه السلام هستند. هر شخص دیگری جز آنان مدعی شود که جزو وارثان پیامبران است به او می گوئیم، وصیت را بیاور وگرنه تو حق دیگری را سرقت کرده ای!!
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و الطاهرین.

۴. وارث عالمی است که جهل و نادانی ندارد

خداوند متعال پیامبران و فرستادگان و امامان معصوم را با علم و حکمت مخصوص گردانید تا آنان را از دیگران بی نیاز و از دیگر مردم متمایز سازد، و به واسطه آن ها علیهم السلام حجت بر خلائق تمام شود. حجت بر خلق از غیر خودش نمی آموزد، بلکه علم او از خداوند متعال

۱- الإرشاد، ص ۹۰.

۲- سورة آل عمران، آیه ۳۴

است، برخلاف دیگر مردم که نیازمند به تحصیل علوم از دیگران می‌باشند. بنابراین مردم باید معلمی داشته باشند که علم و معرفت را به آنان بیاموزد. هرکه معلم خود را پیامبران، فرستادگان و حجت‌های پربرکت قرار دهد، از چشمه پاکی نوشیده است که هیچ آلودگی ندارد، و هرکس از درب‌های (علم) خداوند متعال روی‌گردان شود، از آبی گندیده بر گرفته و از جایی که خود می‌داند یا نمی‌داند، گمراه شده و گمراه کرده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾^۱

(بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد).

بدیهی است کسی استحقاق ارث بردن از پیامبران (ع) را دارد که پس از پیامبران (ع) داناترین مردم، برترین و باتقواترین آنان باشد. چه کسی جز امامان معصوم (ع) از فرزندان فرستاده خدا حضرت محمد (ص) چنین خصوصیتی را دارد. امام رضا (ع) این معنا را در سخنی طولانی توضیح داده است، که بخشی از آن را که با بحث تناسب دارد، گلچین می‌کنیم؛ آنجا که در توصیف وضعیت امام می‌فرماید: «امام، پاک‌شده از گناهان، مبرا از عیوب، مخصوص گردانیده‌شده به علم، نشانه‌دار به صبر، نظام دین، عزت و بزرگی مسلمانان، خشم منافقان و نابودی کافران است. امام یگانه روزگار خود است که هیچ کسی هم‌سان او نیست، و هیچ عالمی با او هم‌تراز نیست، و کسی جایگزینش نیست، و او مثال و نظیری ندارد. او به فضیلت اختصاص داده شده است، بدون اینکه آن را طلب کرده و به دست آورده باشد. بلکه اختصاصی است از بخشنده عطاکننده... تا آنجا که می‌فرماید: آنان چگونه می‌توانند امام انتخاب کنند؟! درحالی‌که او عالمی است که جهل و نادانی ندارد، شبانی است که ناتوان نمی‌شود و معدن پاکی و طهارت و عبادت و زهد و علم و پرستش است... او رشددهنده، در کمال صبر، عهده‌دار امامت، عالم به سیاست، و اطاعتش واجب است... خداوند به پیامبران و امامان (ع) توفیق عطا می‌فرماید و از علم پوشیده و حکم خود به آنان می‌دهد، که به غیر آنان نمی‌دهد. علم و آگاهی آنان بالاتر از علم مردم آن زمان است؛ در این سخن حق تعالی: ﴿أَقَمْنِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا

يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١﴾ (آیا آن که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید). تا آنجا که می‌فرماید: خداوند عزوجل وقتی بنده‌ای را برای امور بندگانش برمی‌گزیند، سینه‌اش را برای آن گشاده می‌گرداند و چشمه‌های حکمت را در دلش به امانت می‌نهد و به او علم را الهام می‌کند. پس او در پاسخی در نمی‌ماند و در کار ثوابی سرگردان نمی‌شود. او معصومی است تأییدشده، توفیق داده‌شده و تسدیدشده. او از خطاها، لغزش‌ها و بدی‌ها در امان است. خداوند او را به این ویژگی مخصوص گردانیده است تا دلیل (رسایش) بر بندگان و گواهی بر خلقتش باشد. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (این فضل خداوند است که به هرکه بخواهد عطا می‌کند). آیا آن‌ها توان انتخاب او را دارند؟ یا آن که برگزیده‌اند، چنین ویژگی را داشته است که او را پیش اندازند؟ سوگند به خانه‌ی خدا، از حق فراتر رفتند و کتاب الهی را پشت سر انداختند، گویی نمی‌دانند... تا پایان حدیث. ۲

و حق را می‌گویم: امام رضا (علیه السلام) هیچ حجت و دلیلی برای آن که استدلال می‌آورد و هیچ عذر و بهانه‌ای برای بهانه‌تراش در پیروی کردن کسی غیر از امامان معصوم (علیهم السلام) باقی نگذاشته است. اینکه آنان را امامانی قرار دهند که سخنان را بپذیرند و آنان را با صفت «وارثان پیامبران» توصیف کنند، درحالی که این جامه، لباس امامان معصوم و مهدیون (علیهم السلام) از فرزندان قائم (علیه السلام) است. کسی جز آنان چنین ادعایی نمی‌کند، مگر اینکه در شکل دیگری درآمده و لباس دیگری را پوشیده باشد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «... خداوند حجتی را در زمین قرار نمی‌دهد که چیزی از

او پرسیده شود و بگوید نمی‌دانم.» ۳

حارث بن مغیره از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند، شنیدم که فرمود: «زمین از عالمی که مردم به او نیازمندند و او به مردم نیازمند نیست، خالی نمی‌باشد، همان کسی که

۱- سورة یونس، آیه ۳۵

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۲۷.

حلال و حرام را می‌داند»^۱

آری، وارث و حجت به هیچ‌کس نیازمند نیست و از هیچ‌کس نمی‌پرسد، برخلاف دیگر مردم که ناچارند در محضر مردمان شاگردی کنند، زیرا علم آنان از راه اکتساب به دست می‌آید، اما علم وارثان پیامبران، ارث بردن از پیامبران است و به همین دلیل نیازمند به پرسیدن از مردم نیستند. این ویژگی تنها در امامان معصوم (علیهم السلام) از فرزندان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) وجود دارد و هرکس مدعی آن شود، دروغ‌گوی افترازننده است؛ به دلیل این فرموده امام باقر (علیه السلام): «علمی که با آدم (علیه السلام) فرود آمد، بالا نرفت؛ و علم، ارث برده می‌شود. عالمی از دنیا نمی‌رود، مگر اینکه کسی پس از او جانشینش می‌شود که مانند علم او را دارد، یا آنچه خداوند بخواهد»^۲.

همچنین حارث بن مغیره از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند: به ایشان عرض

کردم: علمی که عالم شما دارد، آن را از کجا می‌داند؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «میراثی از

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از علی (علیه السلام) است. مردم به او نیازمندند و او به مردم نیازمند نیست»^۳.

حال که متوجه این موضوع شدیم، باید بدانیم که تفسیر همه قرآن، ظاهر و باطنش، باید نزد وارث پیامبران و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) موجود باشد و چنین چیزی جز نزد امامان معصوم (علیهم السلام) جای دیگری یافت نمی‌شود؛ به دلیل این فرموده امام باقر (علیه السلام): «هیچ‌کس از مردم مدعی نمی‌شود که همه قرآن را - همان‌طور که فرستاده شد - جمع کرده است، مگر دروغ‌گو. کسی جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) و امامان پس از او (علیهم السلام)، آن را همان‌طور که خداوند متعال فرستاده است، جمع‌آوری و محافظت ننموده است»^۴.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «کسی جز اوصیا نمی‌تواند مدعی شود که همه قرآن از ظاهر و

باطنش نزد اوست»^۵.

۱- محاسن، ج ۱، ص ۳۳.

۲- محاسن، ج ۱، ص ۲۳۵.

۳- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴- کافی، ج ۱، ص ۲۵۵.

۵- کافی، ج ۱، ص ۲۵۵.

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «به راستی آنچه ما را از مردم بی نیاز می کند نزد ماست و این مردم اند که به ما نیازمندند. به راستی ما نوشتاری داریم که به املائی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خط علی (علیه السلام) است، صحیفه ای که در آن، هر حلال و حرامی وجود دارد. شما کاری را به ما ارجاع می دهید و دستور می خواهید، ما می دانیم که به آن عمل می کنید یا آن را ترک می کنید.»^۱

سیف تمار می گوید: همراه امام صادق (علیه السلام) و گروهی از شیعیان در حجر بودیم. ایشان (علیه السلام) فرمود: «آیا جاسوسی بر ما گماشته اند؟» ما به راست و چپ توجه کردیم و هیچ کسی را ندیدیم. عرض کردیم: جاسوسی بر ما گماشته نشده است. ایشان فرمود: «سوگند به کعبه و سوگند به این بنا، - سه مرتبه - اگر بین موسی و خضر بودم، به آنان خبر می دادم که از آن ها داناتریم و آن ها را از آنچه اطلاعی نداشتند باخبر می کردم، زیرا به موسی و خضر (علیهم السلام) علم آنچه هست داده شده بود و علم گذشته، حال و آینده تا قیام ساعت داده نشده بود؛ و ما آن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ارث بردیم.»^۲

بنابر این امامان (علیهم السلام) وارثان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند و نه دیگران، و آن ها داناترین مردم هستند. کسی وارث پیامبران نیست، مگر معصوم منصوب عالمی که از احدی از مردمان علم نیاموخته باشد و این صفات و ویژگی ها در هیچ کس موجود نیست و هیچ یک از علمای شیعه و دیگران چنین ادعایی نداشته اند. در نتیجه، ثابت می شود که وراثت فقط به امامان (علیهم السلام) اختصاص دارد، چراکه شروط وارث بودن در کسی غیر از آن ها وجود ندارد؛ و کسی جز جاهل و نادانی که سخن گفتن با او بهره ای ندارد با این مسئله مخالفت نمی کند.

۵. وارث واجب الطاعه است

با توجه به مطالب پیشین، روشن شد که وارث از سوی خداوند متعال برگزیده شده و معصوم است و با وصیت به او نص (تصریح) شده است. همچنین او داناترین مردم پس از

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۸۷.

پیامبران و فرستادگان علیهم السلام است و از آنجا که کسی که تمامی این ویژگی‌ها را داراست، به‌طور کلی برترین خلق در زمان خود و نزدیک‌ترین آن‌ها به خداوند متعال است، باید او واسطه بین آفریدگان و آفریدگارشان باشد؛ چرا که خداوند متعال، مُتَزَه است از اینکه به‌طور مستقیم با خلائق رویارو شود. از این رو اطاعت از پیامبران و فرستادگان و وارثانشان لازم است، زیرا آن‌ها معصوم از خطا و لغزش‌اند، مردم را به باطل نمی‌کشاند و هرگز از مسیر حق خارج نمی‌سازند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ (بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خداوند نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد، که خداوند آمرزنده مهربان است).

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۲ (هیچ فرستاده‌ای را نفرستادیم، جز آن‌که دیگران باید مطیع فرمان او شوند).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۳ (هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نسزد که چون خدا و پیامبرش در کاری حکمی کردند، آن‌ها را در آن کارشان اختیاری باشد. هرکه از خدا و پیامبرش نافرمانی کند سخت در گمراهی افتاده است).

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۴ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالأمرتان فرمان برید).

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ

۱- سورة آل عمران، آیه ۳۱

۲- سورة نساء، آیه ۶۴

۳- سورة احزاب، آیه ۳۶

۴- سورة نساء، آیه ۵۹

الرَّكَاهَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۱ (جز این نیست که ولی شما خداوند است و فرستاده او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنان که در رکوع اند، اتفاق می‌کند).
و ده‌ها آیه دیگری که به واجب بودن اطاعت از پیامبران، فرستادگان و امامان پاک (علیهم‌السلام) تصریح می‌کند.

و از آنجا که خداوند سبحان و متعال و فرستاده‌اش (علیهم‌السلام) منابع تشریع و هدایت را - که همان قرآن و سنت پاک پیامبر (علیهم‌السلام) و امامان طاهر (علیهم‌السلام) است - برای ما مشخص کرده‌اند، بر ما واجب است که به قرآن کریم و سنت پاک مراجعه کنیم تا دلیل و علتی را که خداوند متعال به اطاعت از پیامبران و وارثانشان دستور داده است دریابیم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا فَرَقْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۲ (ما در این کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم).

و همچنین فرموده است: ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^۳ (بیان‌کننده هر چیزی).
سماعه می‌گوید: به ابوالحسن امام موسای کاظم (علیه‌السلام) عرض کردم: آیا هر چیزی در کتاب خداوند و سنت پیامبرش (علیهم‌السلام) وجود دارد، یا شما در این باره سخن خود را می‌فرمایید؟ فرمود: «بلکه هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیامبرش (علیهم‌السلام) هست»^۴
بیانی از قرآن کریم و سنت پاک تقدیم شما می‌شود:

در بیان اینکه پیامبران و وارثانشان نظر خود را بیان نمی‌کنند و از خداوند متعال نافرمانی نمی‌کنند، خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۵ (و سخن از روی هوا و هوس نمی‌گوید * نیست این سخن جز آنچه وحی می‌شود).
حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾^۶ (اگر

۱- سوره مائده، آیه ۵۵

۲- سوره انعام، آیه ۳۸

۳- سوره نحل، آیه ۸۹

۴- کافی، ج ۱، ص ۸۳.

۵- سوره نجم، آیه ۳ و ۴

۶- سوره الحاقه، آیه ۴۴ و ۴۵

پاره‌ای سخنان را به افترا بر ما ببندد * با قدرت او را فرو می‌گیریم).

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُؤْسِلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ (که قطعاً تو از فرستادگان هستی * بر راهی راست).

حق تعالی از زبان مؤمن یاسین می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۲ (از کسانی که از شما هیچ مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت‌یافته‌اند پیروی کنید).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ * وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ * وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾^۳ (که این سخن فرستاده‌ای بزرگوار است * نیرومند، نزد خداوند عرش، صاحب مکان، * مطاع و امین است * و یار شما دیوانه نیست * هرآینه او را در افق روشن دیده است * و آنچه را از غیب به او گویند، دریغ نمی‌دارد * و آن سخن، سخن شیطان رجیم نیست).

و ده‌ها و صدها آیه شریف دیگر که در آن‌ها خداوند متعال اطاعت از پیامبران و وارثان‌شان را واجب فرموده است، زیرا آن‌ها معصومینی هستند که مردم را به نافرمانی دستور نمی‌دهند و از سوی خداوند متعال سخن می‌گویند، نه از خودشان!

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است که فرمود: «... مخلوق را اطاعتی در نافرمانی از او نیست و اطاعتی برای کسی که از خداوند نافرمانی کرده نیست. اطاعت فقط مختص خداوند، رسول خدا ﷺ و والیان امر است. خداوند تنها به اطاعت از رسول ﷺ فرمان داده است، زیرا ایشان معصوم و پاک است و به گناه و معصیت دستور نمی‌دهد. و او فقط به اطاعت از اولوالأمر فرمان داده است، چون ایشان معصوم و پاک هستند و به گناه و معصیت دستور نمی‌دهند.»^۴

۱- سوره یس، آیه ۳ و ۴

۲- سوره یس، آیه ۲۱

۳- سوره تکویر، آیه ۱۹ - ۲۵

۴- الوسائل، ج ۱۸، ص ۹۳.

سفیان بن خالد می گوید: ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «بر حذر باش از ریاست، زیرا هیچ کس آن را درخواست نکرد مگر اینکه هلاک شد.» عرض کردم: پس ما هلاک شدیم، زیرا هیچ کس از ما نیست، مگر اینکه دوست دارد یاد شود، به سببش بیایند و از او گرفته شود. ایشان فرمود: «این طور که تو فکر می کنی نیست. این فقط از آن جهت است که مردی را بی هیچ دلیلی [بر مسند] بگماری و او را در هر سخنی که بیان می کند تصدیق کنی، و مردم را به سخنش دعوت کنی.»^۱

از پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت شده است: «آگاه باشید! نیکوکارترین عترت من و پاک ترین نسل من، در کوچکی صبورترین و در بزرگی داناترین مردم اند. به آنان آموزش ندهید، که از شما داناترند. شما را از در هدایت بیرون نمی برند و به در گمراهی وارد نمی کنند.»^۲

امام رضا علیه السلام در حدیثی طولانی در توصیف امام می فرماید: «او معصومی است تأییدشده، توفیق داده شده و تسدیدشده. او از خطاها، لغزش ها و بدی ها در امان است. خداوند او را به این ویژگی مخصوص گردانیده است تا دلیل (رسایش) بر بندگان و گواهی بر خلقش باشد ...»^۳

می گویم: از طریق کتاب و سنت پاک روشن شد، علتی که به خاطر آن، خداوند متعال اطاعت از پیامبران و امامان پاک را واجب گردانیده عبارت است از: عصمت آن ها از انحراف و گمراهی. و عاصم و بازدارنده آن ها خداوند متعال است که اگر این گونه نبود، خداوند اطاعت از آن ها را بر مردم واجب نمی فرمود. به این ترتیب، ثابت می شود اطاعت از هیچ فرد غیر معصومی بر مردم واجب نیست، خواه عالم باشد، خواه حاکم یا هر شخص دیگری. زیرا او از ویژگی ای که اطاعت را واجب می سازد، یعنی عصمت، برخوردار نیست. بنابراین کسی که اعتقاد داشته باشد غیر معصوم واجب الاطاعه است، همانند کسی است که قائل به وجود معلول، بدون علتش باشد. به عبارت دیگر، مانند کسی است که معتقد به وجود گرما، بدون

۱- الوسائل، ج ۱۸، ص ۹۳.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۲۲.

آتش است، یا وجود نور بدون چراغ! سخن گفتن با چنین انسانی خوشایند نیست و ما به او می‌گوییم: پیش از طلوع خورشید، روز را به ما نشان بده! بعد از آن، با تو بحث خواهیم کرد. اما درباره این سخن حق تعالی: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (خدا را اطاعت کنید و فرستاده و اولیای امر خود را اطاعت کنید). اهل سنت این سخن را تأویل کردند و آن را بر حاکمانی که بر سرزمین‌ها حکومت می‌کنند تطبیق دادند، چه حاکمان عادل باشند و چه فاسق. به این ترتیب، از حدود خداوند متعال تجاوز کردند و با صریح قرآن در این سخن حق تعالی: ﴿... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱ (... پیمان من ستم‌کاران را دربرنگیرد) و دیگر آیاتی که بر حرمت اطاعت از منحرفان و غاصبان سلطه دلالت دارند، مخالفت ورزیدند.

همچنین با صدها حدیث فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ مخالفت کردند؛ احادیثی که در آن‌ها بیان شده است که خلفا و جانشینان پس از او، عترت پاک و خاندانش هستند، همان کسانی که خداوند متعال درباره‌شان فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید پاک گرداند).

اما گروه بر حق، که همان شیعه آل محمد ﷺ هستند، نظر بیشتر یا همه علمای متقدم و متأخرشان بر این است که این آیه به عترت پاک اختصاص دارد و به این ترتیب به رشد و راستی توفیق یافتند.

تنها اندک‌شماری از شیعیان، قائل به امکان شدن این سخن حق تعالی ﴿وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (و اولیای امر خود) به علمایی غیر از آل محمد ﷺ شده‌اند. برای پاسخ به آنان، سخن عترت پاک معصوم کفایت می‌کند:

از حسین بن علا، روایت شده است که گفت: به اباعبدالله امام صادق (ع) عرض کردم: آیا اطاعت از اوصیا واجب است؟ ایشان (ع) فرمود: «بله. آن‌ها همان کسانی هستند

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴

۲- سوره احزاب، آیه ۳۳

که خداوند عزوجل درباره‌شان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامرتان فرمان برید). و همان کسانی هستند که خداوند عزوجل درباره‌شان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^۲ (جز این نیست که ولی شما خداوند است و فرستاده او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنان که در رکوع اند اتفاق می‌کنند).^۳

و از حسین روایت شده است که از امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) درباره این سخن حق تعالی سؤال پرسید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامرتان فرمان برید). ایشان فرمود: «صاحبان عقل و علم». عرض کردیم: آیا خاص است یا عام؟ فرمود: «خاص ماست».^۴

این امام صادق (علیه السلام) است که می‌فرماید، این آیه فقط به آن‌ها اختصاص دارد و دیگران را شامل نمی‌شود. پس هرکس دایره انطباق این آیه را به غیر از امامان معصوم (علیهم السلام) گسترش دهد، در برابر نص اجتهاد کرده است. و بطلان این عقیده در نظر همه مسلمانان، چه شیعه و چه سنی، بدیهی است، و سنتی جز سنت محمد و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) وجود ندارد. سخن در این باب را در کتاب «الإفحام» (خاموش کردن با دلیل) توضیح دادم. کسی که به تفصیل بیشتری نیاز دارد می‌تواند به این کتاب مراجعه کند. در ادامه، نکته‌ای بیان خواهد شد که بر این مطلب تأکید دارد؛ منتظر باشید.

از مطالب پیشین، چنین حاصل شد که ازجمله ویژگی‌های وارث: وارث باید از سوی خداوند متعال انتخاب شود، با وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او تصریح شود، از همه مردم داناتر باشد، اطاعتش واجب است و او باید معصوم باشد. همه این ویژگی‌ها در کسی جز امامان

۱- سورة نساء، آیه ۵۹

۲- سورة مائده، آیه ۵۵

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۴- الوسائل، ج ۱۸، ص ۹۸.

معصوم از فرزندان حضرت محمد (ص) یافت نمی‌شود. بنابراین، کسی که بدون داشتن این صفات، ادعای وارث بودن پیامبران را کند، مانند کسی است که می‌خواهد آب را در غربال نکه دارد یا همانند کسی است که بی هیچ سلاحی پا به میدان نبرد گذاشته است. نیت بنده این بود که صفات بیشتری را که مخصوص امامان معصوم (ع) است، ذکر کنم، اما این مجال اجازه نمی‌دهد. و به جهت کوتاه کردن بحث از آن صرف نظر کردم. به علاوه آنچه ارائه شد، جویندگان حق را کفایت می‌کند. اما آن که خواهان باطل است «اگر تمامی آیات و نشانه‌ها را هم برایش بیاوری، [بازهم] ایمان نمی‌آورد». و هیچ تغییر و نیرویی نیست مگر با خداوند بلندمرتبه بزرگ.

پس از بیان این موارد، به میراث‌های پیامبران می‌پردازیم تا حقیقت آن‌ها را بفهمیم و ببینیم که آیا این میراث‌ها تنها نزد امامان معصوم است یا در اختیار دیگران نیز قرار دارد؟

جهت دوم: میراث پیامبران چیست؟

پس از اینکه به ویژگی‌های وارثان پیامبران (علیهم‌السلام) پرداختیم و روشن شد که این صفات در هیچ‌کس جز امامان معصوم از فرزندان پیامبر حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وجود ندارد و هیچ‌کس در این صفات و ویژگی‌ها با آن‌ها شریک نیست، اکنون به برخی از میراث‌ها می‌پردازیم؛ تا ببینیم آیا این میراث‌ها نزد غیر از امامان معصوم (علیهم‌السلام) وجود دارد که بتوانیم آن‌ها را «وارثان پیامبران» بنامیم؟ یا تنها منحصر به امامان (علیهم‌السلام) است؟ که در نتیجه ثابت می‌شود هرکسی جز امامان (علیهم‌السلام) خود را «وارث پیامبران» بنامد، دروغ‌گویی است که صفت دیگری را به خود نسبت داده است.

به اختصار، به برخی از روایاتی که ارث‌های پیامبران (علیهم‌السلام) را ذکر می‌کنند خواهیم پرداخت و اینکه ارث با وراثت از نبی به وصی منتقل می‌شود، و از وصی به وصی، تا اینکه به امام مهدی (علیه‌السلام) برسد.

از نعمان رازی نقل شده است که گفت: شنیدم امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «وقتی نبوت آدم به پایان رسید و خورد و خوراکش منقطع گردید، خداوند به او وحی فرمود: ای آدم، پیامبری تو به پایان رسید و خوراک تو پایان یافت. علم و ایمان و میراث پیامبری و آثار علم و اسم اعظم را که نزد توست بنگر و آن را در پشتت از فرزندان نزد هبة‌الله قرار بده، که من زمین را بدون عالمی رها نمی‌کنم که به واسطه او دین شناخته شود و اطاعت من به واسطه او شناخته گردد و باعث نجات و رهایی کسانی شود که بین قبض روح یک پیامبر تا ظهور پیامبری دیگر متولد می‌شوند.»^۱

از این روایت درمی‌یابیم که از جمله میراث پیامبران، علم، ایمان، آثار علم و اسم اعظم است. تا کنون هیچ‌کسی غیر از امامان معصوم (علیهم‌السلام) مدعی نشده که همه علم پیامبران، ایمان، اسم اعظم - همه یا بخشی از آن‌ها - را دارد. در نتیجه، ثابت می‌شود که وارثان این میراث فقط امامان (علیهم‌السلام) هستند. و علمایی غیر از امامان (علیهم‌السلام) چیزی از این موارد نمی‌دانند، مگر آنچه پیامبران و امامان (علیهم‌السلام) برای همه مردم آشکار کرده‌اند. هرکس که از پیامبران و

امامان (عج) می‌آموزد الزماً این گونه نیست که حجت بر مردم باشد و اطاعتش واجب، مگر اینکه با متنی روشن و صریح بر او نص وارد شده باشد و این نص (تصریح) فقط برای اوصیا یا هرکسی که به‌طور مشخص نایب آن‌ها باشد وجود دارد.

از عبدالله بن جندب روایت شده است که امام رضا (عج) به او چنین نگاشت: «اما بعد، محمد (ص) امین خداوند در خلقتش است. وقتی قبض روح شد، ما اهل بیت و وارثان او شدیم؛ پس ما امینان خداوند در زمین هستیم. علم بلایا و منایا، نسب‌های عرب و تولد اسلام نزد ماست. وقتی ما مردی را ببینیم، او را با حقیقت ایمان و حقیقت نفاق می‌شناسیم... تا آنجا که می‌فرماید: ما وارثان فرستادگان اولوالعزم هستیم.»^۱

رسول خدا (ص) فرمود: «اولین وصی که در روی زمین بود هبۀ‌الله فرزند آدم بود. هیچ پیامبری وجود نداشت، مگر اینکه وصی داشته باشد. و همه پیامبران صد و بیست هزار پیامبر بودند. پنج تن از آنان اولوالعزم هستند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص). و علی بن ابی طالب، هبۀ‌الله محمد بود و علم اوصیا و علم پیشینیان خود را به‌ارث برد... تا انتهای حدیث.»^۲

فرستاده خدا حضرت محمد تأکید فرموده و روشن کرده است که میراث همه پیامبران و فرستادگان به او، و پس از او به امام علی رسیده است و وارثان امام علی امامان از فرزندان او هستند تا اینکه به امام زمان ما - حجت، محمد بن الحسن العسکری - رسیده است. تسری دادن این ویژگی به غیر از امامان امکان‌پذیر نیست، مگر با دلیل، و چنین دلیلی وجود ندارد!

از مفضل بن عمر نقل است که اباعبدالله امام صادق (عج) فرمود: «سلیمان از داوود به ارث برد و محمد از سلیمان به ارث برد و ما از محمد به ارث بردیم. و ما علم تورات، انجیل، زبور و بیان آنچه در الواح است را داریم.» راوی می‌گوید، عرض کردم: آیا این علم است؟ فرمود: «این علم نیست. علم چیزی است که روزه‌روز و لحظه‌به‌لحظه

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۵۰.

انفاق می‌افتد.»^۱

این امام صادق (علیه السلام) است که به صراحت می‌فرماید، آن‌ها همان وارثان پیامبران اند و آن‌ها کسانی هستند که تورات، انجیل و زبور را به ارث برده‌اند. آیا کسی جز امامان معصوم (علیهم السلام) وجود دارد که مدعی شود این ارث را داراست؟ و ارث بردن تورات، انجیل و زبور یعنی به همان صورتی که بر موسی، عیسی و داوود (علیهم السلام) نازل شده است، نه آن‌گونه که اکنون به صورت تحریف شده بین یهود و نصارا وجود دارد. روایات متواتری هستند که بیان می‌کنند این کتاب‌ها در اختیار امام مهدی (علیه السلام) است و ایشان، آن‌ها را هنگام قیام مقدس خود بیرون می‌آورد تا با آن‌ها بر یهود و نصارا احتجاج کند و حجت بالغه را بر آن‌ها اقامه نماید. بنابراین تنها وارث پیامبران و فرستادگان در زمان ما، امام مهدی است - روح من و ارواح همه جهانیان فدای خاک قدمش - و پس از او، اوصیای از عترتش هستند.

جابر روایت می‌کند: مردی به ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) رو کرد، درحالی که من حضور داشتم، عرض کرد: خداوند تو را رحمت کند. این پانصد درهم خمس را بگیر و آن را در جایگاهش خرج کن که این زکات اموال من است. ابوجعفر به او فرمود: «این را بگیر و به همسایه، ایتام، مسکین‌ها و برادران مسلمان خود بده. این تا هنگامی است که قائم ما قیام کند، که او به سَوَیّه (به‌طور برابر) تقسیم می‌کند و در میان خلائق رحمان عدالت می‌ورزد، چه نیکوکارشان و چه بدکارشان. هرکه از او اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده و هرکه از او سرپیچی کند از خداوند سرپیچی کرده است. او فقط به این دلیل مهدی نامیده شده است که به امری مخفی هدایت می‌کند. تورات و باقی کتاب‌ها را از غاری (در آنطاکیه) بیرون می‌آورد. میان اهل تورات، با تورات، میان اهل انجیل، با انجیل و میان اهل زبور، با زبور و میان اهل فرقان، با فرقان حکم می‌کند. همه اموال دنیا، هرآنچه درون زمین و هرآنچه روی آن است برای او گرد می‌آید و به مردم می‌فرماید، بیابید به‌سوی آنچه به‌خاطرش قطع رحم کردید و خون‌ریزی کردید و حرام‌های خداوند را انجام دادید. پس چیزی می‌دهد که هیچ‌کس پیش از او نبخشیده

بود.»^١

همچنین از جمله میراث پیامبر خدا حضرت محمد (ص) و امامان پاک (ع) علم قرآن کریم، ظاهرش و باطنش، محکم و متشابهش، ناسخ و منسوخش، خاص و عامش... است و این علم را غیر از امامان معصوم شخص دیگری ندارد و دلیل آن، این فرموده امام باقر (ع) است: «کسی جز اوصیا نمی تواند مدعی شود که همه قرآن، چه ظاهرش و چه باطنش را در اختیار دارد.»^٢

از ابوالحسن صاحب عسکر (ع) روایت شده است که فرمود: «اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است. آصف يك حرف را داشت و چون بر زبان آورد، زمین میان او و شهر سبأ شکافته شد و او تخت بلقیس را به دست گرفت و به سلیمان رسانید، سپس زمین گشاده گشت و این عمل در کمتر از چشم برهم زدن انجام شد. ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و يك حرف نزد خداست که در علم غیب به خود اختصاص داده است.»^٣

آیا هیچ یک از کسانی که مدعی اند وارث پیامبران هستند، می توانند ادعا کنند بخشی از یک حرف از اسم اعظم را دارند، چه برسد به هفتاد و سه حرف؟! نمی دانم آن ها چه چیزی را به ارث برده اند؟ نه علم کتاب، نه اسم اعظم، نه تورات، نه انجیل، نه زبور و نه ... و نه ... پس با چه چیزی استحقاق این نام (وارثان پیامبران) را پیدا کرده اند؟ آیا وارث وقتی دستش از ارث خالی باشد، (همچنان) وارث است؟! خداوند بنده ای را رحمت کند که حد خود را می داند و در همان جا متوقف می شود!

از جمله ارث پیامبران (ع) عصای موسی (ع) است که در اختیار امامان معصوم (ع) است، که یکی پس از دیگری آن را به ارث می برند. این عصا هم اکنون در اختیار قائم (ع) است. از اباجعفر امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «عصای موسی (ع) برای

١- حیاة الإمام المهدی، قرشی، ص ٤٦.

٢- کافی، ج ١، ص ٢٥٥.

٣- کافی، ج ١، ص ٢٥٧.

آدم (علیه السلام) بود، سپس به شعیب رسید، سپس به موسی بن عمران رسید و هم اکنون نزد ماست. عهد من بر آن تازه و سبز است، درست به همان صورت که از درخت کنده شد. اگر با آن سخن گفته شود، سخن می گوید. برای قائم ما آماده شده است، و او با آن همان می کند که موسی نمود. آن عصا خواهد ترساند و می خورد آنچه را که بدعت می کنند، و هر چه به آن امر شود انجام می دهد.»^۱

اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) فرمود: «الواح موسی (علیه السلام) در اختیار ماست و عصای موسی نزد ماست و ما وارثان پیامبران هستیم.»^۲

من فکر می کنم این یک ضربه محکم است، زیرا امام صادق (علیه السلام) میان الواح موسی و عصایش، و به ارث بردن از پیامبران ارتباط برقرار کرده است. یعنی وارث حقیقی پیامبران باید میراث آنان را در اختیار داشته باشد، مانند عصای موسی و الواح او. اما کسی که این میراث را ندارد، وارث پیامبران نامیده نمی شود؛ بلکه حال او مانند عنکبوتی است که خانه ای برای خود ساخته، درحالی که سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است. و پس از حق، چیزی جز گمراهی آشکار وجود ندارد!

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام)، که تنها بخش پایانی آن را گلچین نموده ایم، روایت شده است که فرمود: «... هر پیامبری، دانشی یا میراثی را که به ارث گذاشته، به آل محمد (علیهم السلام) رسیده است.»^۳

همچنین روایات متواتر است بر اینکه امام مهدی (علیه السلام) کسی است که وارث آن علم است و آن را آشکار نمی کند، مگر هنگام قیامش. پس به ارث بردن این علم برای دیگران چگونه صورت می گیرد؟ حال آن که نزد صاحبش ذخیره شده است و او آن را آشکار نمی کند، مگر در زمانش، تا بر علمای بدنهاد جاهل و نادان، حجتی باشد، کسانی که با دروغ و بهتان ادعا می کنند وارثان پیامبران هستند، تا به این ترتیب با انگیزه به دست آوردن منصب و مقام و

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

مال و سایر موارد دونه مایه دنیوی، مردم را در غفلت و بی خبری نگه دارند و آنان را دور خود جمع کنند!

شما ای خواننده [کتاب]، این روایتی است که عظمت و بزرگی شأن و منزلت وارثان پیامبران و عظمت میراثی را که در اختیار آنان است بیان می دارد، میراثی که خداوند متعال آنان را به واسطه اش از دیگر مردم متمایز کرده است، به طوری که هیچ کس دیگری غیر از آنان در آن شریک نیست.

ابوبصیر می گوید، بر ابوعبدالله (علیه السلام) وارد شدم. به ایشان عرض کردم: فدایت شوم، از شما پرسشی دارم. آیا اینجا کسی هست که سخن مرا بشنود؟ راوی می گوید: امام صادق (علیه السلام) پرده ای میان او و خانه دیگر قرار داد و در آن وارد شد. سپس فرمود: «ای ابامحمد، آنچه را برای مطرح شده بپرس.» راوی می گوید، عرض کردم: فدایتان شوم. شیعیان شما چنین می گویند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بابی به علی (علیه السلام) آموخت که از آن، هزار باب باز می شود؟ فرمود: «ای ابامحمد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) بابی آموخت که به هزار باب باز می شود و هر باب به هزار باب دیگر.» عرض کردم: به خدا سوگند، این علم است! ایشان ساعتی بر زمین چشم دوخت و سپس فرمود: «علم است و علم محسوب نمی شود.» سپس فرمود: «ای ابامحمد، نزد ما جامعه است و آیا می دانند جامعه چیست؟» عرض کردم: فدایتان شوم، جامعه چیست؟ فرمود: «صحیفه ای که طول آن هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و املای ایشان و به خط علی با دست خودش است. هر حلال و حرام و هر آنچه مردم به آن نیازمند هستند، در آن موجود است، حتی دبه یک جراحت.» ایشان دستش را به من زد و فرمود: «ای ابامحمد، به من اجازه می دهید؟» راوی می گوید، عرض کردم: فدایتان شوم، من برای شما هستم. هر کاری دوست دارید، انجام دهید. راوی می گوید، ایشان با دستش بر من جراحتی وارد کرد و فرمود: «حتی این جراحت.» گویی ایشان خشمگین بود. راوی می گوید، عرض کردم: به خدا سوگند، این علم است. فرمود: «این علم هست و علم محسوب نمی شود.» سپس ساعتی سکوت کرد و فرمود: «نزد ما جفر است و آیا می دانند جفر چیست؟» راوی می گوید، عرض کردم: جفر

چیست؟ فرمود: «ظرفی از انواع خوراکی‌ها (اُدُم) که علم پیامبران و اوصیا و علم علمای پیشین بنی اسرائیل در آن است.» راوی می‌گوید، عرض کردم: این علم است. فرمود: «علم است و علم محسوب نمی‌شود.» سپس ساعتی سکوت کرد و فرمود: «نزد ما مصحف فاطمه است و آیا می‌دانند مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» راوی می‌گوید: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: «مصحفی است که سه برابر همانند این قرآن شما در آن است. به خدا سوگند، حتی یک حرف از قرآن شما هم در آن نیست.» راوی می‌گوید، عرض کردم: به خدا سوگند، این علم است. فرمود: «علم است و علم محسوب نمی‌گردد.» ساعتی سکوت کرد و سپس فرمود: «نزد ما علم آنچه گذشت و علم آنچه واقع خواهد شد تا برپایی ساعت است.» راوی می‌گوید: فدایتان شوم. به خدا سوگند، این علم است. فرمود: «این علم است و علم محسوب نمی‌شود.» عرض کردم: فدایت شوم، چه چیزی علم است؟ فرمود: «آنچه در شب و روز تازه می‌شود و اتفاق می‌افتد، امری پس از امر و هر چیز پس از چیزی دیگر، تا روز قیامت.»^۱

آری، اینان وارثان حقیقی و راستین پیامبران هستند، سیل از آنان فرود می‌آید و پرنده به بلندای آنان نمی‌رسد. آنان همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌شان فرموده است: «علمای امت من از پیامبران بنی اسرائیل با فضیلت‌ترند.»^۲ زیرا همه ارث پیامبران، علمشان، اسم اعظم و علم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خود گرد آورده‌اند. آنان برتر از همه آفریدگان هستند، پس باید از همه پیامبران بنی اسرائیل برتر باشد.

از کسانی که ادعا می‌کنند وارثان پیامبران صلی الله علیه و آله هستند می‌پرسیم: آیا جامعه در اختیار شماست؟ آیا جفر نزد شماست؟ آیا شما مصحف فاطمه را دارید؟ آیا علم آنچه بوده و آنچه خواهد شد را دارید؟ آیا علم ظاهر و باطن قرآن نزد شماست؟ پاسخ به‌طور قطع و یقین، خیر است. پس بر شما صفت وارث بودن پیامبران صدق نمی‌کند، بلکه ارث بردن تنها در امامان

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲- اوائل المقالات مفید، ص ۱۷۸.

و مهدیون معصوم از آل محمد (عج) مُنحصَر است.

در پایان این فصل، نتیجه آنچه تقدیم شد، عبارت است از: علمای غیر از آل محمد (عج) هرگز صفات و ویژگی‌های وراثت را نداشته، ندارند و نخواهند داشت، صفاتی چون عصمت، وصیت، انتخاب از سوی خداوند متعال و علمی که جهل و نادانی در آن راه ندارد. به علاوه، میراث پیامبران در اختیار آنان نیست، مانند اسم اعظم، علم، تورات و انجیل و زبور، عصای موسی، خاتم سلیمان، تابوت بنی اسرائیل، جامعه، جفر، مصحف فاطمه، علم گذشته، حال و آینده، و دیگر میراث. در اختیار نداشتن این میراث توسط غیر امامان (عج) حقیقتی ثابت و از بدیهیات است که همگان بر آن اتفاق نظر دارند. بنابراین، تنها کسی که در اندیشه و عقیده دچار انحراف باشد، در این باره به بحث و جدل می‌پردازد.

امامان (عج) به دلیل در اختیار داشتن این میراث، شایسته نام «وارثان پیامبران» هستند. از این رو اطلاق این عنوان بر کسانی که از این میراث بی‌بهره‌اند، چیزی جز سفاهت و نابرداری نیست.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ﴾^۱ **فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** (آیا آن که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید).

پس از تکمیل این بخش - به یاری خداوند متعال - به بررسی نتایج و ثمرات آن می‌پردازیم، درحالی که از خداوند می‌خواهیم اخلاص در گفتار و کردار را نصیبمان گرداند و ما را در دنیا و آخرت در کنار محمد و آل محمد (عج) قرار دهد.

و سپاس و ستایش تنها از آن پروردگار جهانیان است. بار الهی، سلام و صلوات تام خود را بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون، ارزانی فرما.

نتیجه‌ها

نتیجه‌های این شاخه را پاسخ به برخی از اشکالاتی که بر آن وارد شده است قرار خواهیم داد. همچنین پاسخ به برخی از نظرات شیخ یعقوبی در این خصوص. ان شاء الله تعالی بر موضوعیت این بحث و ثقلین (قرآن و سنت پاک) تکیه خواهیم کرد. کمک و تسدید تنها از سوی خداوند است.

نتیجه اول

چه بسا برخی اعتراض کنند و بگویند: چگونه نمی‌توان علما را «وارثان پیامبران» توصیف کرد درحالی که امام صادق (علیه السلام) درباره آنان فرموده است: «**علما وارثان پیامبران اند، زیرا پیامبران نه درهمی ارث می‌برند و نه دیناری، بلکه احادیثی از احادیث آنان را به ارث می‌برند. هرکس بخشی از آن را برگیرد بهره فراوانی برده است. ببینید این علم خود را از چه کسی می‌گیرید. در میان ما اهل بیت در هر نسلی افراد عادل هستند که تحریف غلوکنندگان، ادعای باطلان و تأویل جاهلان را از آن باز می‌دارند.**»^۱

منظور از علما در این حدیث، علمایی غیر از امامان (علیهم السلام) است.

پاسخ:

تفسیر کلمه «علما» در این حدیث به علمای غیر معصوم تفسیری است اشتباه. چه بسا بسیاری در این اشتباه سقوط کنند، زیرا به بخش‌های این حدیث دقت نمی‌کنند.

در بسیاری از سخنان اهل بیت (علیهم السلام)، منظور از واژه «علما»، علمای آل محمد، یعنی امامان معصوم (علیهم السلام) است، به‌ویژه در احادیثی که به وجوب اطاعت از علما تصریح می‌کنند یا به برتری آنان بر پیامبران بنی اسرائیل اشاره دارند و همچنین دیگر احادیثی که امامان معصوم (علیهم السلام) را مد نظر دارند.

جایی نام «عالم» بیان می‌شود و منظور از آن، عالم مطلق و کامل است؛ یعنی کسی که

نسبت به هرآنچه امت به آن نیازمند است، جهل و نادانی ندارد، و کسی که به خاطر متصف بودن به صفت عصمت، اطاعتش بر مردم واجب است. عالم به این معنا، جز بر امامان معصوم علیهم السلام بر شخص دیگری صدق نمی‌کند.

جای دیگر اسم «عالم» بیان می‌شود و منظور از آن هر عالمی است؛ یعنی هر کسی که علم محدود اکتسابی دارد. چنین شخصی با صفت واجب‌الاطاعه بودن برای مردم توصیف نمی‌شود، زیرا برای مصون ماندن از خطا و انحراف، به عصمت نیاز دارد. عالم به این معنا بر علمای غیر معصوم در هر زمانی اطلاق می‌شود. این علما به چند دسته تقسیم می‌شوند: علمای ربّانی عامل مجاهد، و علمای گمراه گمراه‌کننده. گاهی امامان علیهم السلام علمای غیر معصوم را «دانشجویان» و امامان معصوم را «علما» توصیف می‌کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مردم سه دسته‌اند: عالم، دانشجو، و خس‌وخاشاک. ما علما

هستیم، و شیعیانمان دانشجو، و بقیه مردم خس‌وخاشاک.»^۱

این حدیث، سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در دسته‌بندی مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله را تفسیر و محکم می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کار مردم به سه دسته منتهی شد: به عالمی که بر هدایتی از سوی خداوند است و خداوند او را با علمی بی‌نیاز از علم دیگران ساخته است؛ و به جاهلی که مدعی علم است، اما در آنچه دارد، حیران است و دنیا و دیگران او را در فتنه و آزمایش افکنده‌اند؛ دانشجویی که از عالمی که در راه هدایت و رهایی از سوی خداوند است علم می‌آموزد. پس آن که مدعی است هلاک می‌شود و آن که دروغ می‌گوید زیان می‌بیند.»^۲

با توجه به این دو حدیث، نتیجه این می‌شود که منظور از علما فقط اهل بیت علیهم السلام هستند، به دلیل این فرموده امام علی علیه السلام: «به عالمی که بر هدایتی از سوی خداوند است و خداوند او را با علمی بی‌نیاز از علم دیگران ساخته است.» یعنی او معصوم است و به علم دیگری نیازمند نیست، چراکه به واسطه علمی که خداوند متعال به او داده و آنچه از پیامبران و امامان به ارث برده، بی‌نیاز است. کسی که ادعا کرده عالم است و معصومی از اهل بیت علیهم السلام

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۱.

نیست، هلاک شده است.

در حدیثی از امام رضا (علیه السلام) - که بخشی از آن را، به سبب ارتباط با این موضوع، برگزیده ایم - آنجا که به یکی از یارانش می فرماید: «... آیا می دانی علما چه کسانی هستند؟» عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، خیر. راوی می گوید، فرمود: «آنان علمای آل محمد (علیهم السلام) هستند، که خداوند عزوجل اطاعتشان را واجب و دوستی شان را لازم کرده است.»^۱

بنابر این علمایی که خداوند اطاعت از آنان را واجب کرده، فقط امامان معصوم هستند و نه سایر علمای غیر معصوم. به همین دلیل، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کمیل می فرماید: «ای کمیل، جنگی نیست مگر همراه امامی عادل، و ثقی نیست مگر از سوی امامی فاضل. ای کمیل، این پیامبری و رسالت و امامت است، و پس از آن، ولایت پذیران پیرو هستند یا ندادندگان بدعت گذار. خداوند فقط از پرهیزکاران می پذیرد. فقط از ما بگیر تا از ما بشوی ... تا انتهای حدیث.»^۲

یعنی پس از پیامبری و رسالت و امامت، دیگر چیزی نیست که اطاعت از آن بر مردم واجب باشد، چراکه عصمتی از سوی خداوند متعال در میان نیست. پس یا شخص، پیامبر یا فرستاده یا امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب کرده است، یا پیرو پیامبران و فرستادگان و امامانی است که اطاعت از آنان واجب گردیده است؛ و هر آنچه جز این باشد، بدعت است، و بدعت در آتش است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «ای مردم، تقوای الهی پیشه کنید و براساس آنچه نمی دانید به مردم فتوا ندهید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخنی فرمود که از او به دیگری بازگشته شد و سخنی فرمود که هر که آن را در غیر جایگاهش قرار دهد، بر او دروغ بسته است.» عبیده، علقمه، اسود و جماعتی که همراهشان بودند، ایستادند و عرض کردند: ای امیرالمؤمنین، با آنچه در مصحف به ما خبر داده شده است چه کنیم؟

۱- معانی الأخبار، ص ۱۸۰.

۲- الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۶.

فرمود: «در این باره از علمای آل محمد علیهم السلام پیرسید.»^۱

علمای آل محمد یعنی امامان معصوم، و اینان، علی علیه السلام و فرزندان پاک شده‌اش از هر ناپاکی هستند، زیرا آن‌ها وارثان کتاب هستند و از دیگران به تفسیر و تأویل آن آگاه‌ترند.

از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حدیث آل محمد سخت است و چالش‌برانگیز. کسی به آن ایمان نمی‌آورد، مگر فرشته مقرب یا پیامبر فرستاده‌شده یا بنده‌ای که خداوند قلبش را به ایمان آزموده است. آنچه از حدیث آل محمد علیهم السلام به شما رسید و دلتان به‌سوی آن نرم شد و آن را شناختید، بپذیرید؛ و آنچه را که دل‌هایتان ناپسند می‌دارد و نشناختید، به خداوند و رسول و عالم از آل محمد علیهم السلام بازگردانید. هلاک‌شونده از شما کسی است که بخشی از آن را بگوید، ولی تحملش نکند. می‌گوید: به خدا سوگند این چنین نیست، به خدا سوگند این گونه نیست؛ و انکار همان کفر ورزیدن است.»^۲

این حدیث در نامیدن معصوم به «عالم» صراحت دارد، و مراد از آن عالمی است که خداوند اطاعت از او را واجب کرده است، با این سخن حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۳ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالأمرتان فرمان برید). سلمان فارسی (محمدی) تنها از این رو به علما منتسب شد که قلبش مالا مال از ایمان بود، زیرا فرستاده خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله درباره او به این مضمون می‌فرماید: «ایمان ده درجه است و سلمان به دهمین رسیده است.»^۴

اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «... اگر ابوذر آنچه را در دل سلمان بود می‌دانست، او را می‌گشت و این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین آن دو برادری ایجاد نمود. پس گمان شما درباره دیگر آفریدگان چگونه است؟ علم علما سخت و چالش‌برانگیز

۱- الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۴.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۵۵.

۳- سوره نسا، آیه ۵۹

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: «ایمان ده درجه است. مقدار در هشتمین، ابوذر در نهمین و سلمان در دهمین است.» بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

است. کسی جز پیامبر فرستاده شده یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است نمی تواند آن را تحمل کند.» ایشان فرمود: «سلمان فقط به این دلیل جزو علما شد که مردی از ما اهل بیت بود و به همین جهت به علما منسوب است.»^۱

این حدیث شریف، برای هر جوینده حقی کفایت می کند. احادیث بسیاری وجود دارند که تصریح می کنند بر اینکه علما همان امامان معصوم (علیهم السلام) هستند و شیعیان نشان، دانشجویان، و می توان آن ها را مجازاً «علما» یا علمایی نامید که اطاعتشان از سوی خداوند متعال واجب نیست، زیرا - همان طور که پیش تر گفتیم - آن ها به عصمتی نیازمند هستند که از خطا و وهم و گمان بازشان دارد.

پس از این مقدمه، به حدیثی باز می گردیم که این «نتیجه» را با آن آغاز کردیم، حدیثی که بیان می کند علما وارثان پیامبران اند؛ ما با قرائتی دیگر می گوئیم:

این حدیث - برخلاف آنچه برخی از آن استنباط کرده اند - دلالت می کند بر اینکه علما همان امامان (علیهم السلام) هستند، زیرا امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «علما وارثان پیامبران اند، زیرا پیامبران نه درهمی ارث می برند و نه دیناری، بلکه احادیثی از احادیث آنان را به ارث می برند...» و تا اینجا فهمیده می شود که پیامبران، احادیث - یعنی علم - را به ارث بردند. و از مطالب پیشین این بحث روشن شد که علم همه پیامبران و میراثشان به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) رسید و پس از او به امام علی (علیه السلام) و امامان از فرزندان او، یکی پس از دیگری، تا به امام مهدی (علیه السلام) رسید. ایشان (علیه السلام) همان کسی است که میراث پیامبران و امامان (علیهم السلام) به او ختم شده است.

سپس امام صادق (علیه السلام) سخن خود را تکمیل کرده و می فرماید: «هرکس بخشی از آن را برگیرد، بهره فراوانی برده است...»، یعنی کسی که احادیث پیامبران (علیهم السلام) را از وارثانشان - یعنی امامان معصوم و نه دیگران - گرفته است، به دلیل ادامه حدیث: «بینید این علم خود را از چه کسی می گیرید. در میان ما اهل بیت، در هر نسلی عادل هست که تحریف غلوکنندگان و ادعای افراد باطل و تأویل جاهلان را از آن برطرف می کند»؛ یعنی علم پیامبران و احادیث آنان

را جز از ما اهل بیت نگیرید، زیرا ما وارثان آن‌ها هستیم و در هر نسلی از ما امامان معصوم وجود دارد که از شریعت سرور فرستادگان ﷺ پاسداری می‌کند و از غیر ما بر نمی‌گیرد، زیرا حق فقط از سوی ما صادر می‌شود.

دلیل اینکه حق فقط از ایشان ﷺ صادر می‌شود و نه از دیگران، این فرموده امام باقر ﷺ به سلمه بن کهیل و حکم بن عتبه است: «[حتی اگر] به شرق و غرب بروید، علم صحیحی نمی‌یابید، مگر چیز صحیحی که از ما اهل بیت صادر شده است.»^۱

و فرموده امام رضا ﷺ به ابراهیم بن ابومحمود: «ای پسر محمد، اگر مردم به چپ و راست رفتند، تو ملتزم به طریقت ما باش. کسی که با ما باشد ما با او هستیم و کسی که از ما جدا شود ما از او جدا می‌شویم.»^۲

از امام رضا ﷺ از پدرانش ﷺ روایت شده است: «رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که بدون شنیدن [حق] خدا را عبادت کند خداوند او را به نابودی و فنا دچار می‌کند، و هرکس با شنیدن از غیر آن دری که خدا آن را برای آفریدگانش گشوده است دین‌داری کند مشرک است؛ و آن در امین بر وحی خدا، محمد ﷺ است.»^۳

بنابراین گرفتن دین و علم حتماً باید از دربی باشد که خداوند برای آفریدگانش گشوده است، یعنی محمد و آل محمد ﷺ و نه دیگران؛ و در حدیث که می‌فرماید: «علماء وارثان پیامبران اند» منظور به‌طور خاص علما از عترت محمد ﷺ است. «هرکس بخشی از آن را برگیرد بهره فراوانی برده است»، یعنی کسی که از وارثان پیامبران - یعنی امامان معصوم ﷺ - بر گیرد بهره فراوانی برده است. زیرا آن‌ها همان نگهبانان علم پیامبران هستند و جایگزینی به جای آنان وجود ندارد و از همین رو علمای غیرمعصوم، دانشجویان از وارثان پیامبران و پیروان آن‌ها هستند و حدیثی که محور این بحث است، آنان را شامل نمی‌شود و در نتیجه وارثان پیامبران محسوب نمی‌شوند، بلکه وارثان - به‌طور خاص - فقط محمد و آل محمد

۱- الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۶.

۲- الوسائل، ج ۱۸، ص ۹۲.

۳- الوسائل، ج ۱۸، ص ۹۲.

هستند. سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به واسطه ولایت محمد و آل محمد (عج) شرافت داد.

در این سخن امام (عج) تأمل کنید: «ببینید این علم خود را از چه کسی می گیرید. در میان ما اهل بیت، در هر نسلی عادلی هست که تحریف غلوکنندگان، ادعای باطلان و تأویل جاهلان را از آن برطرف می کند.» در اینجا، امام (عج) تأکید می فرماید که مردم علم را فقط از امامان (عج) بگیرند، زیرا آن ها درب امین و وارثان پیامبران هستند. اگر منظور از «علما» علمای غیر معصوم بود، در این صورت امامان (عج) ما را به گرفتن علم از آن ها دستور می دادند. آیا آن ها وارثان پیامبرانند، درحالی که گرفتن علم از آنان جایز نیست؟!!

و عبارت «از چه کسی می گیرید» در انتهای روایت با «هرکس بخشی از آن را بگیرد، بهره فراوانی برده است» در ابتدای روایت ارتباط دارد، یعنی گرفتن میراث رسول خدا (ص) از طریق امامان عادل از اهل بیت (عج) در هر زمانی.

نتیجه دوم

برخی اعتراض می کنند و می گویند: چگونه امکان ندارد که علما را با صفت «وارثان پیامبران» توصیف کنیم، حال آن که از رسول خدا حضرت محمد (ص) آمده است که فرمود: «علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.»^۱ و در حدیثی دیگر: «برتر از پیامبران بنی اسرائیل هستند.»^۲

پاسخ:

این اعتراضی است که پاسخ دادن به آن به سختی و تلاش بسیار نیاز ندارد و بطلانش بدیهی است، زیرا از نظر شرعی عاقلانه نیست که عالم غیر معصوم با پیامبری معصوم چون عیسی (عج) برابر یا برتر باشد، عیسایی که بر آب راه می رفت یا پیامبری چون موسی

۱- مستدرک الوسائل نوری، ج ۱۷، ص ۳۲۰.

۲- اوائل المقالات مفید، ص ۱۷۸.

کلیم الله ﷺ. غیر معصوم به هیچ وجه برتر از از معصوم نیست. آری، اینکه معصومی بر معصومی برتری داده شود صحیح است، مانند برتر بودن فرستادگان اولوالعزم بر دیگر فرستادگان، و برتر بودن حضرت محمد ﷺ بر دیگر پیامبران، و برتر بودن امام علی ﷺ بر دیگر پیامبران، اوصیا و امامان ﷺ، البته به غیر از حضرت محمد ﷺ که به طور کلی از همه آفریدگان خداوند برتر است.

در نتیجه نخستین بیان شد که معنای عالم، امام معصوم است و این نتیجه را از طریق روایات اهل بیت ﷺ بیان کردم و در نظر علمای متقدم مانند شیخ کلینی، صدوق و دیگران، نامیدن امام معصوم به «عالم» متعارف بوده است. آن‌ها در کتاب‌هایشان می‌گویند: «عالم فرمود و از عالم پرسیده شد» و منظور آنان از این لفظ، فقط امام معصوم است؛ می‌توانید به کتاب‌های آن‌ها مراجعه کنید، مانند کافی کلینی و معانی الأخبار صدوق (خداوند متعال آنان را رحمت کند).

پس منظور این سخن حضرت محمد ﷺ، «**علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند**»، فقط امامان معصوم از فرزندان رسول خدا حضرت محمد ﷺ است و نه دیگر علمای غیر معصوم.

ما با این پاسخ، فضیلت علمای عامل مجاهد تلاشگر شیعه را انکار نمی‌کنیم، علمایی چون شیخ کلینی، صدوق، طوسی، مفید، حرّ عاملی، استرآبادی، مجلسی، کرکی، سید خمینی، سید محمد باقر صدر، سید محمد محمد صادق صدر، و دیگر علمای عامل. این علما کسانی بودند که از مذهب حق دفاع کردند و هزینه‌های گزاف و ارزشمندی را به خاطر حق و اهل حق، یعنی محمد و آل محمد ﷺ پرداختند؛ ولی خطوط قرمزی وجود دارد که نباید از آن‌ها تجاوز کنیم که در این صورت از غلوکنندگان می‌شویم، زیرا افراط در بسیاری موارد باعث غلو می‌شود. پس امکان ندارد علمای غیر معصوم را با امامان معصوم ﷺ هم‌تراز بدانیم یا علما را با ویژگی‌هایی توصیف کنیم که خداوند متعال آن‌ها را به امامان ﷺ اختصاص داده است و به این ترتیب جزو افرادی شویم که خشنودی مخلوق را با خشم خالق خریده‌ایم؛ خداوند ما و شما را از آن بازدارد! این روایت را به تفصیل در کتاب «صرخی

در میزان» مورد بحث قرار داده‌ام. هرکس خواهان [اطلاعات] بیشتر است به آن مراجعه کند. والحمد لله اولاً و آخراً.

نتیجه سوم

بسیاری از مردم و برخی از مدعیان علم به طور معمول به توقیع صادره از امام مهدی (علیه السلام) که در زمان غیبت صغرا از طریق سفیر دوم، محمدبن عثمان عمری (علیه السلام) آمده است استدلال می‌کنند. متن توقیع: از اسحاق بن یعقوب: از محمدبن عثمان درخواست کردم برای من نوشتاری را برساند که در آن از مسائلی پرسیدم که بر من اشکال گرفته شده است. این توقیع به خط مولایمان صاحب الزمان (علیه السلام) آمده است: «اما آنچه پرسیدی، خداوند تو را راهنمایی کند و ثابت قدم بدارد... تا اینکه فرمود: اما در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتد به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند. اما محمدبن عثمان عمری - خداوند از او و پیش‌تر از پدرش خشنود باشد - او مورد اعتماد من است و نوشتار او نوشتار من است.»^۱

برخی عبارت «راویان حدیث ما» در این توقیع را به علمای غیر معصوم تفسیر کرده‌اند و به این ترتیب چنین استدلال می‌کنند که اطاعت از آنان واجب است، زیرا امام مهدی (علیه السلام) درباره‌شان فرموده است: «آنان حجت من بر شما هستند.»

با چند نکته پاسخ داده می‌شود

۱- این توقیع از اخبار واحد است، پس با آن به موضوعی اعتقادی مانند نیابت و نمایندگی از سوی معصوم استدلال نمی‌شود. این براساس قواعد خود آن‌ها در استدلال کردن است. شما در حجت و دلیل بودن خبر، تواتر یا آنچه همین مرتبه را احراز می‌کند شرط می‌دانید.

۲- همچنین درباره خبر، چنین شرط می‌کنند که باید صحیح السند باشد. این توقیع از

نظر سندی ضعیف است، زیرا روایت «اسحاق بن یعقوب» در رجال مجهول است، همان طور که محقق کتاب وسائل الشیعه، شیخ ابوالحسن شعرانی به صراحت گفته است؛ آنجا که درباره او می گوید: «مجهول است و او را در رجال نمی شناسیم.»^۱

طبق قواعد آنان در فقه، به خبر ضعیف استدلال نمی شود، چه برسد به عقاید! پس چگونه کسی که مدعی علم است می تواند بر اساس آن در مسئله ای عقیدتی مانند نیابت و نمایندگی از سوی معصوم استدلال کند؟!!

۳- اگر بگوییم امام در این توقیع، اسحاق بن یعقوب را ستایش نموده است، آنجا که درباره اش می گوید: «**خداوند تو را راهنمایی کند و ثابت قدم بدارد**»،

بنده عرض می کنم: در این صورت، این سخن به «دُور» می انجامد، زیرا توثیق اسحاق بن یعقوب منوط بر ثابت شده بودن این توقیع است و ثابت شده بودن این توقیع بر وثاقت (مورد اعتماد بودن) اسحاق بن یعقوب! پس چاره ای نیست جز اینکه اول صحیح بودن سند این توقیع ثابت شود و سپس مضمونش گرفته شود یا توثیق اسحاق بن یعقوب از حدیث دیگری جز این توقیع ثابت گردد. پس چگونه می توان به حدیثی استدلال کرد که صحیح بودن سندش ثابت نشده است؟ این از نظر خود آنان صحیح نیست و حال آن که از معصومین (علیهم السلام) روایت شده است: «**آنان را به آنچه خود را به آن ملزم کرده اند ملزم کنید**».^۲

۴- حتی اگر صحیح بودن سند این توقیع را بپذیریم، منظور از «**راویان حدیث ما**» در این توقیع شریف، نابیان در زمان غیبت صغرا هستند و نه علمای زمان غیبت کبری، آن گونه که برخی چنین پنداشته اند، زیرا امام مهدی (علیه السلام) از آن ها با عنوان «**حجت من بر شما**» تعبیر فرموده است. حجت بر مردم باید در نقل کردن معصوم باشد و معصوم را فقط خداوند و امام حجت (علیه السلام) می شناسد. در نتیجه، باید به طور مستقیم از سوی امام مهدی (علیه السلام) بر او تصریح شده باشد و سفیرانی که بر آنان نص (تصریح) شده است، سفیران چهارگانه

۱- الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۰۱ حاشیه.

۲- مراجعه کنید به تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۳۲۲.

هستند و نه علمای زمان غیبت کبرا. بنابراین اثبات امکان واجب بودن اطاعت از علمای زمان غیبت وجود ندارد، به دلیل نداشتن عصمت و منصوب نبودن به طور مستقیم به اسم از سوی امام مهدی (علیه السلام).

در نتیجه، منظور از «راویان حدیث ما» سفیران چهارگانه هستند، نه دیگران؛ با در نظر گرفتن اینکه این توقیع به دست سفیر دوم، محمد بن عثمان عمری صادر شده که سفارتش چهل سال ادامه یافت و پس از او حسین بن روح که سفارتش بیست و یک سال به طول انجامید و سپس علی بن محمد سمری که سفارتش حدود سه سال ادامه یافت. در نتیجه، مدت سفارت از محمد بن عثمان - سفیر دوم - تا پایان سفارت علی بن محمد سمری - آخرین سفیر - تقریباً شصت و چهار سال طول کشید و این همان بازه زمانی است که امام مهدی (علیه السلام) در آن، دستور به مراجعه کردن به راویان حدیثش را داده است، زیرا آن‌ها تشریع ایشان (علیه السلام) را در حوادثی که اتفاق می‌افتند نقل می‌کنند، نه نظر خودشان را. از این رو حجت بودن گفتار آنان با استمداد از سخن امام مهدی (علیه السلام) است، نه فقط سخن خودشان، بدون سخن معصوم (علیه السلام)؛ برخلاف علمای زمان غیبت کبرا و به خصوص افراد متأخر و معاصرشان. آن‌ها راویان حدیث شمرده نمی‌شوند، زیرا از امام روایت نمی‌کنند، بلکه احادیث در کتاب‌های باب‌بندی و مرتب‌شده از سوی علمای پیشینی همچون شیخ کلینی، صدوق و طوسی (خداوند از آنان راضی باشد) به آنان رسیده است.

۵- از جمله نکاتی که نکته چهارم را تأیید می‌کند این است که راوی این توقیع - اسحاق بن یعقوب - ده‌ها سال پیش از پایان غیبت صغرا زندگی می‌کرده است. ظاهر این است که او از حوادث اتفاق افتاده می‌پرسد؛ یعنی مسائل جدید در زمان غیبت صغرا که حکمش را از کجا بگیرد؟ و قرینه حالیه بر این مطلب دلالت می‌کند و همچنین پاسخ امام مهدی (علیه السلام) که حکمش را از راویان حدیثش در آن دوران بگیرد، آنجا که می‌فرماید: «اما در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آنان حجت من بر شما هستند...» خطاب سخن به اسحاق بن یعقوب و هم‌عصران اوست، که معاصران سفیرانی هستند که به طور مستقیم از سوی امام منصوب شده‌اند، در حالی که آن‌ها واسطه بین امام

مهدی و شیعیانش هستند. ایشان (علیه السلام) به او فرمان داده که احکام شرعی را از آنان بگیرد. پس نمی‌توان این سخن را به علمای دوران غیبت کبرا تعمیم داد و از خاص بودنش مجرّد نمود؛ زیرا قرینه‌ای که دالّ بر این موضوع باشد وجود ندارد، بلکه قرینه کلامی متصلی وجود دارد که معنای «راویان حدیث» را به سفرای چهارگانه محصور می‌کند. این قرینه همان سخن امام مهدی (علیه السلام) در پایان این توقیع است: «اما محمدبن عثمان عمری - خداوند از او و پیش‌تر از پدرش خوشنود باشد - او مورداعتماد من است و نوشتار او نوشتار من است.» در اینجا امام مهدی (علیه السلام) مصداق راویان حدیث را مشخص می‌فرماید، یعنی همان محمدبن عثمان و پدرش (علیه السلام)، یعنی سفرای چهارگانه، به همراه حسین بن روح و علی بن محمد سمري (علیه السلام). سپس امام درباره محمدبن عثمان می‌فرماید: «او مورداعتماد من است و نوشتارش نوشتار من» این سخن همانند این سخن ایشان (علیه السلام) است: «آنان حجت من بر شما هستند.»

در نتیجه، «راویان حدیث» فقط سفیران چهارگانه هستند نه دیگران؛ و در زمان امامان (علیهم السلام) پیش از قائم (علیه السلام)، همان یاران امامان (علیهم السلام) هستند، اما ضمن شروطی که این محل را مجال تفصیلش نیست.

۶- حتی اگر از سخن پیشین کوتاه بگوییم و بگوئیم: راویان حدیث در این توقیع شریف، به احتمال زیاد فقط بر سفیران چهارگانه منطبق می‌شود و به این ترتیب احتمال انطباق آن‌ها بر علمای غیبت کبرا نیز وجود دارد، در این صورت، این توقیع متشابه است و محکم نیست؛ و همان‌طور که مشخص است، در حجت و دلیل بودن حدیث، محکم غیرمتشابه بودن، شرط است؛ یعنی بر بیش از یک احتمال نباشد. به این ترتیب، با این توقیع نمی‌توان بر واجب بودن اطاعت از علمای زمان غیبت کبرا استدلال کرد و برای اثبات این مطلب به قرینه‌ای متصل یا منفصل نیاز است؛ و این در حالی است که چنین قرینه‌ای وجود ندارد، بلکه قرینه متصل، خلاف این مطلب است. به علاوه، اینکه تعدادی قرینه منفصل نیز وجود دارد که این توقیع را فقط به سفیران چهارگانه تخصیص می‌دهد. سخن درباره این توقیع را در کتاب «الأفحام» (خاموش کردن با دلیل) توضیح دادم، می‌توانید به آن مراجعه کنید.

نتیجه چهارم

برخی با روایت وارده از امام عسکری (علیه السلام) از صادق (علیه السلام) به واجب بودن اطاعت از علما استدلال می کنند. روایتی که می فرماید: «... اما هرکدام از فقها که نگاهبان خویشن، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش باشد، عوام می توانند از او تقلید کنند ...»^۱

پاسخ:

اصولیون نمی توانند به این حدیث استدلال کنند، به دلایلی: این حدیث، ضعیف و مُرسل است و در تفسیر حسن عسکری (علیه السلام) آمده، و این تفسیر به طریق صحیح یا موثق و حتی حَسَن برای اصولیون ثابت نشده است؛ بلکه سند آن در نظر آنان در نهایت ضعف قرار دارد. حتی محقق خویی به جعلی بودن این کتاب یقین کرده است، آنجا که می گوید:

می گویم: این تفسیر منسوب به امام عسکری (علیه السلام) تنها از طریق روایت این مرد^۲ و همراهش، یوسف بن محمد بن زیاد، نقل شده است، درحالی که هر دوی آنها مجهول الحال هستند. و نمی توان فقط به روایت این دو نفر از امام (علیه السلام) اعتماد کرد، هرچند امام (علیه السلام) به آنان اهتمام داشت و از والدینشان خواست آن دو را نزد او باقی بگذارند تا دانشی به آنها بیاموزد که خداوند آن دو را به سبب آن سرفراز گرداند. این در حالی است که هرکس به این تفسیر بنگرد تردید نخواهد کرد که تفسیری ساختگی است، و شأن یک عالم محقق بالاتر از آن است که چنین تفسیری بنویسد، چه برسد به اینکه از سوی امام (علیه السلام) باشد؟^۳

۱- مراجعه کنید به وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱، حَرّ عاملی، که از تفسیر امام عسکری (علیه السلام) و احتجاج طبرسی نقل کرده است.

۲- منظورش علی بن محمد بن سیار است.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۵۷؛ در شرح حال علی بن محمد بن سیار در شماره ۷۴۴۲.

محقق کتاب «تفسیر عسکری»^۱ دوازده دانشمند را ذکر کرده است که بیان می کنند این تفسیر، جعلی و دروغین است و اینان کسانی هستند که حجّیت آن را نفی می کنند. برای آگاهی از جزئیات به مقاله ای که در پایان کتاب «ص ۶۸۱ تا ۶۸۸» است مراجعه کنید. علاوه بر اینکه این روایت، خبر واحد است و به راویان و ناقلان اخبار تأویل می شود.

۲- با صرف نظر از مقوله سند این حدیث، این روایت بر پذیرش نقل روایت از امام معصوم دلالت دارد و نه پذیرش نظر، همان طور که حرّ عاملی - صاحب کتاب وسائل الشیعه به آن تصریح کرده است - پس هرکس که آن را حمل بر پذیرش نظر کند، دلالت روایت بر این معنا ظنّی است و قطعی نیست و مشخص است که در حجت بودن روایت، شرط در قطعی بودن دلالت است.

۳- در این روایت، نص و صراحتی در واجب بودن تقلید وجود ندارد، بلکه ظاهرش بر اختیار است، زیرا امام علیه السلام فرموده است: «عوام می توانند از او تقلید کنند» و نفرموده: «عوام باید از او تقلید کنند» و در نتیجه، اطاعت از آنان به طور مطلق واجب نیست.

۴- بسیاری از مدعیان علم به این بخش از روایت استدلال می کنند، درحالی که این روایت طولانی است و همه آن را نقل نمی کنند، زیرا در این روایت مذمت و نکوهشی برای علمای بی عمل وجود دارد. به علاوه اینکه، شروطی که امام برای پذیرش روایت از شخص - به شکل تقلید یا مرجعیت - و یارانش قرار داده است، در ندرت و نایاب بودن چون کبریت سرخ می ماند. این شروط عبارتند از: «نگاهبان خویشان، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش باشد.» کدام یک از اینان رضایت امام مهدی علیه السلام را به دست آورده اند تا آن گونه که ادعا می کنند پذیرفتن روایت از او یا نظرش جایز باشد؟ در حالی که ما با چشمان خود دشمنی برخی از علما با یکدیگر را مشاهده می کنیم؛ تا آنجا که کار به متهم کردن یکدیگر به فسق و کفر کشیده و حتی گاه به درگیری ها و کشت و کشتار میان

۱- تفسیر امام عسکری علیه السلام، تحقیق و انتشار مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم مقدس، چاپ تصحیح شده اول،

علما منتهی شده است! حال تقلید از کدامیک از آنان جایز است؟ و تقلید از کدامیک جایز نیست؟ دلیل طرف انتخاب شده چیست؟ درحالی که هریک مدعی است تمام حق است و دیگری در گمراهی است! و مردم بین فلانی و فلانی سرگردان!

روایت کامل به همراه توضیح حرّ عاملی - مؤلف کتاب وسائل الشیعه - تقدیم خواننده می شود، تا نکوهشی که در آن نسبت به علمای بی عمل آمده، مورد توجه قرار گیرد:

احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در «الاحتجاج» از ابومحمد عسکری (عج) درباره این سخن حق تعالی ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾

(پس وای بر آنهایی که کتاب را با دستان خود می نگارند، سپس می گویند: این از

جانب خداست)، روایت کرده است که فرمود: «این برای گروهی از یهود است. تا آنجا

که فرمود: مردی به صادق (عج) عرض کرد: اگر این عوام از یهود کتاب را جز با آنچه

از علمایشان می شنوند نمی شناسند، پس چگونه آنان را به خاطر تقلید از آنها و

پذیرفتن از علمایشان مذمت نموده است؟ و آیا عوام یهود جز همچون عوام ما هستند

که از علمای خود تقلید می کنند؟ تا آنجا که گفت، پس ایشان (عج) فرمود: میان عوام

ما و عوام یهود از یک جهت تفاوت و از جهت دیگر تشابه وجود دارد. اما از نظر تشابه،

خداوند عوام ما را به دلیل تقلید کردن از علمایشان - همانند عوام آنها - مذمت کرده

است. اما از نظر تفاوت، عوام یهود از علمایشان دروغ صریح، خوردن حرام، رشوه و

تغییر احکام را می دیدند و با دل هایشان به کسانی که چنین اعمالی انجام می دادند پناه

بردند؛ پس او فاسقی است که جایز نیست از طرف خدا و همچنین از سوی واسطه های

میان خلق و خدا تصدیق و تأیید شود و از این رو آنان را مذمت نموده است. به همین

ترتیب، عوام ما اگر از علمایشان فسق آشکار، تعصب شدید، چنگ انداختن بر دنیا و

حرامش را ببینند، هرکسی که از همانند این ها تقلید کنند، همچون آن یهودیانی خواهد

بود که خداوند آنان را به دلیل تقلید از علمای فاسقشان مذمت کرده است؛ اما هرکدام

از فقها که نگاهبان خویشتن، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش

باشد عوام می توانند از او تقلید کنند و چنین چیزی صحیح نیست، مگر برای برخی

علمای شیعه، نه همه شان. اگر کسانی همانند فقهای فاسق عامه، سوار بر مرکب

ناپسندی‌ها و اعمال قبیح شوند، از آنان هیچ چیزی را نپذیرید و اینان هیچ کرامتی ندارند. هرآینه بسیاری از مطالب منقول از ما اهل بیت دستخوش فساد شده است، زیرا فاسقان به ما گوش می‌سپارند و از سر جهل و نادانی‌شان آن را تحریف می‌کنند و به جهت کم بودن شناخت و معرفتشان، مطالب را بر غیر از جهتش می‌نهند، و جماعت دیگری نیز از سر عمد به ما دروغ بندند ... تا انتهای حدیث؛ و عسکری علیه السلام آن را در تفسیر خود آورده است.

«می‌گویم: تقلیدی که در اینجا اجازه داده شده، فقط پذیرفتن روایت است، نه پذیرفتن نظر و اجتهاد و گمان، و این نکته‌ای واضح و روشن است و اختلافی در آن نیست و با آنچه پیش‌تر ارائه شد منافات ندارد؛ و این حدیثی که آوردیم - و آنچه در چندین محل رها کردیم - به این نکته صراحت دارد. اصولیون نه در اصول و نه در فروع نمی‌توانند بر این حدیث تکیه کنند؛ زیرا این حدیث خبر واحدِ مُرسَل است و سندش ظنی و متن آن از نظر آنان ضعیف، و با آنچه متواترِ قطعی‌السند و قطعی‌الدلال است در تعارض است. با این حال، احتمال تقیه در آن وجود دارد.»^۱

نتیجه پنجم

چهبسا برخی با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استدلال کنند که علما وارثان پیامبران اند و اطاعت از آنان واجب است: «فقها امینان فرستادگان اند؛ تا زمانی که وارد دنیا نشده باشند.»
عرض شد: ای رسول خدا، وارد شدن آن‌ها در دنیا چیست؟ فرمود: «پیروی از سلطان؛ وقتی چنین کردند، از آنان بر دین خود برحذر باشید.»^۲

که با چند نکته پاسخ داده می‌شود:

۱- وسائل الشیعة (آل البيت)، ج ۷۲، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۶۶.

۱- این روایت بر واجب بودن اطاعت از علما نه صراحت دارد و نه به ظاهر چنین می‌گوید. نهایت آنچه می‌رساند این است که فقهای امین عامل، بر آنچه از احادیث و احکام شریعت که به آنان رسیده است، امین هستند و صرفاً امین بودن، واجب‌الاطاعه بودن را نمی‌رساند، بلکه اطاعت برای امین مطلق وجود دارد، همان امامان معصومی (ع) که همه ارث‌های پیامبران (ع) را به ارث برده‌اند.

خداوند متعال بلعم بن باعورا - عالم بنی اسرائیل - را بر برخی از آیات خود و طبق برخی از روایات، بر اسم اعظم یا بخشی از آن امین شمرد، ولی اطاعت از او بر مردم واجب نشد و نهایت کارش این شد که در امانت خیانت کرد، پیرو فرعون (خداوند لعنتش کند) شد و با پیامبر خدا موسی (ع) دشمنی ورزید. و خداوند متعال او را در کتابش مذمت فرمود؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسٍ يُحْمَلُونَ﴾ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثَ أَوْ تَتَرَكَّهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَافْضُصْ الْقُصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَانفُسُهُمْ كَانُوا بِظُلُمٍ ﴿١﴾ (خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مَثَل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی، بازهم زبان از دهان بیرون آرد؛ مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز چنین است. پس این داستان‌ها را حکایت کن، شاید به اندیشه درآیند * چه زشت است مَثَل مردمی که آیات ما را دروغ انگاشتند و به خود ستم روا می‌داشتند).

به همین ترتیب، خداوند متعال علمای بنی اسرائیل را بر شریعت موسی (ع) امین دانست، ولی آن‌ها در امانت خیانت کردند و از پیلطس و هیروُدس پادشاه پیروی و با عیسی (ع) پیامبر خدا دشمنی کردند و رسالت او را تکذیب کردند و خداوند آنان را در کتاب کریمش مذمت فرموده است. آنجا که درباره‌شان می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ

يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بُنِىَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١﴾ (مثل کسانی که تورات بر آنها تحمیل شد ولی به آن عمل نمی‌کنند، مثل آن خر است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند. چه زشت است مثل آن قومی که آیات خدا را دروغ شمرده‌اند و خداوند مردمان ستمکار را هدایت نمی‌کند).

جایگاه علمای بی‌عملی که خائن امانت‌هایشان هستند، چه بد جایگاهی است. آنجا که خداوند متعال آنان را به سگان و خران توصیف می‌فرماید؛ و این همان زیان آشکار است.

۲- بیشتر کسانی که از این روایت استفاده می‌کنند، فقط بخش اول آن را نقل می‌کنند: «فقه‌ا امینان فرستادگان‌اند» و روایت را اَبْتَر (ناقص) باقی می‌گذارند، زیرا در فرجام این روایت، ننگ و رسوایی علمای آخرالزمان دیده می‌شود، علمایی که از سلطان پیروی می‌کنند، با آمریکا و عُمالش سر سازش دارند، به انتصاب از سوی مردم راضی شدند و به غیر کتاب خداوند متعال حکم می‌کنند. آنجا که پذیرش قانون وضعی و قراردادی را بر مردم واجب نمودند، قوانینی که غرب کافر و آذناش با عقل‌های ناقص منحرف خود وضع کرده‌اند!!!

ادامه این روایت چنین است: «فقه‌ا امینان فرستادگان‌اند؛ تا زمانی که در دنیا وارد نشوند.» عرض شد: ای رسول خدا، وارد شدن آن‌ها در دنیا چیست؟ فرمود: «پیروی از سلطان؛ وقتی چنین کردند، از آنان بر دین خود بر خذر باشید.»

در انتهای این روایت، سرزندی از سوی رسول خدا ﷺ وجود دارد، با دوری گزیدن از فقهایی که از سلطان پیروی می‌کنند و عدم پذیرفتن هیچ چیزی از آنان؛ چرا که آنان خائنانی هستند که در امانت خیانت کردند و کتاب خدا را پشت‌سر خود افکندند، گویی هیچ از آن نمی‌دانند، پیرو دموکراسی آمریکایی شدند و اندیشه اسلامی را وانهادند، اندیشه‌ای که در امام مهدی (عج) و قرآن کریم جلوه‌گر است، حال آن‌که این دو همان ثقل‌های گران‌بهای هستند که حضرت محمد پیامبر خدا ﷺ به آن دو وصیت فرمود و تأکید می‌فرماید که کسی

که به آن دو متمسک شود، هرگز گمراه نمی‌شود و نخواهد شد؛ و این همان عملی است که علمای آخرالزمان از انجامش سر باز زدند، مگر آنان که چون کبریت سرخ کمیاب‌اند، که به سخن آنان نیز وقعی نهاده نمی‌شود، به‌ویژه در عراق!

این خیانتی است که رسول خدا حضرت محمد ﷺ بیش از هزار سال پیش خبرش را داده بود. آنجا که در توصیف علمای آخرالزمان در حدیث طولانی (حدیث معراج)

می‌فرماید: «... گفتم خدای من و مولای من، این چه هنگام خواهد بود؟ خدای تعالی وحی فرمود: آنگاه که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان فراوان شوند و عمل به قرآن اندک شود و کشتار فراوان شود و فقهای هدایتگر اندک و فقهای گمراه خیانت‌کار افزون شوند ...»^۱

و آنان را با صفت خائن توصیف می‌فرماید، زیرا آن‌ها در امانت خیانت کردند، رضایت مردم را به خشم خالق خریدند، اطاعت از مردم را واجب کردند و معصیت و سرپیچی از خالق را جایز شمردند؛ آنجا که حاکم در سرزمین‌ها را اندیشه دموکراسی قرار دادند، اندیشه‌ای که بر نظرات مردم بنا شده است و حال آن‌که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۲ (اگر حق از پی هوس‌هایشان می‌رفت، آسمان‌ها و زمین و هرکه در آن‌ها ست تباہ می‌شد).

﴿وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^۳ (ولی بیشترینشان از حق کراهت دارند).

﴿وَأِنْ نَطَعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۴ (اگر از اکثریتی که در این سرزمین‌اند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه سازند، زیرا آن‌ها جز از پی گمان نمی‌روند و جز به دروغ و گمان سخن نمی‌گویند).

همچنین ایشان ﷺ در حدیث دیگری، آنان را چنین توصیف کرده، می‌فرماید: «زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند، خود را

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۷.

۲- سوره مؤمنون، آیه ۷۱

۳- سوره مؤمنون، آیه ۷۰

۴- سوره انعام، آیه ۱۱۶

منتسب به آن می‌دانند، درحالی‌که دورترین مردم از آن هستند. مسجدهایشان آباد، اما خالی از هدایت است، فقهای آن زمان شیرترین فقهایی هستند که آسمان بر ایشان سایه انداخته است، از آن‌ها فتنه خارج می‌شود و به آن‌ها بازمی‌گردد.»^۱

۳- از بسیاری از روایات، چنین فهمیده می‌شود که این گفتار فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ «**فقها امینان فرستادگان هستند ...**» مختص صحابه مخلصی است که هم‌عصر پیامبران و امامان ﷺ هستند، احادیث را به‌طور مستقیم دریافت می‌کنند، حفظ امانت می‌کنند و از خیانت دوری می‌ورزند. آنان همان کسانی هستند که امامان ﷺ این‌گونه توصیفشان کرده‌اند که ردکننده آنان همانند کسی است که امامان ﷺ را نپذیرفته باشد، زیرا آن‌ها فقط آنچه را از امامان ﷺ شنیده‌اند تبلیغ می‌کنند. هرکس آنان را نپذیرد سخن امامان ﷺ را نپذیرفته است و ردکننده امامان ﷺ محسوب می‌شود.

ازجمله احادیثی که تصریح می‌کند یاران مخلص امامان ﷺ همان امینان خداوند متعال و امینان امامان ﷺ هستند، حدیثی است که از امام صادق ﷺ وارد شده است. جمیل بن دراج می‌گوید، از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**آنان را که به‌خاطر خدا خشوع می‌کنند به بهشت مژده باد: بُریدبن معاویه عَجلی، ابوبصیر لیث بن بختری مرادی، محمد بن مسلم و زرارہ، چهار برگزیده‌ای هستند که امینان خداوند بر حلال و حرامش اند. اگر این‌ها نبودند، آثار پیامبری از بین می‌رفت و کهنه و مُدرس می‌شد.**»^۲

از سلیمان بن خالد روایت شده است، شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: «**کسی را جز زرارہ، ابوبصیر لیث مرادی، محمد بن مسلم و بُریدبن معاویه عَجلی نیافتم که یاد ما و احادیث پدرم ﷺ را زنده نگاه دارند، که اگر اینان نبودند، هیچ‌کس این‌ها را درک نمی‌کرد. اینان حفاظان دین و امینان پدرم ﷺ بر حلال و حرام خداوند هستند؛ و همان کسانی هستند که در دنیا به‌سوی ما پیشی گرفتند و در آخرت نیز به‌سوی ما پیشی می‌گیرند.**»^۳

۱- کافی، ج ۸، ص ۴۷۹.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۳.

۳- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۴.

از علی بن مُسَیّب همدانی نقل شده است، به امام رضا (ع) عرض کردم: بُعد مسافت بر من دشوار است و هر زمانی نمی‌توانم به‌سوی شما بیایم. آموزه‌های دینم را از چه کسی دریافت کنم؟ ایشان (ع) فرمود: «از زکریا بن آدم قمی که بر دین و دنیا امین است.»^۱

اگر گفته شود: تفاوتی میان یاران امامان (ع) و علما وجود ندارد، و هر دوی آنان امینان بر علم امامان (ع) هستند.

عرض می‌کنم: این قیاس مع‌الفارق است، چراکه یاران امامان (ع) مانند نایبان و نمایندگان خاص امامان (ع) هستند. آنان احادیث معصومین را به‌طور مستقیم و نه با واسطه شنیده‌اند. امانت‌داری یاران امامان (ع) و خیانت نکردن آنان از طرف امامان (ع) را ما می‌دانیم، برخلاف کسانی که هم‌زمان با امامان (ع) بودند و وضعیتشان برای ما مجهول است، مگر اندک کسانی.

آری، گاهی برخی از علمای دوران غیبت کبرا به مرتبه‌ای از این جایگاه‌ها می‌رسند، مانند سید خمینی، شهید محمد باقر صدر و شهید محمد محمد صادق صدر (خداوند متعال آنان را رحمت کند) ولی نمی‌دانم، آیا مردم آن‌ها را شناختند و تصدیق کردند؟ یا تکذیبشان کردند و با آنان جنگ کردند؟

آنان تکذیب شدند، با آنان جنگ شد، و مورد تمسخر و استهزا قرار گرفتند، به‌ویژه از طرف علمای سوء بد نهاد عافیت‌طلب و پیروانشان. اینان و امثالشان از اندک‌شماران تاریخ و مانند کبریت سرخ هستند و هیچ‌یک از آنان برانگیخته نمی‌شود، مگر اینکه مورد تکذیب و افترا واقع می‌شوند؛ و این، سنت خداوند متعال است.

حق تعالی می‌فرمود: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲ (ای دریغ بر این بندگان، هیچ فرستاده‌ای به‌سوی آن‌ها نیامد، مگر آن‌که به سخره‌اش گرفتند!).

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۶.

۲- سورة یس، آیه ۳۰

وقتی یکی از این بزرگان از دنیا برود یا کشته شود، مردم در عزایش بر سینه می‌زنند و برایش نوحه‌سرایی می‌کنند، همان‌طور که امت‌های پیشین چنین کردند. در دوران زندگانی پیامبران، با آنان پیکار کردند و پس از مرگشان برایشان گریه و نوحه‌سرایی کردند! امینان خداوند متعال و امینان فرستادگان، در زمین ناشناخته و در آسمان معروف‌اند و کسی جز اولیایی که با نور خداوند متعال نگاه می‌کند، آنان را نمی‌شناسد.

بیشتر کسانی که به مرتبه‌ای از این مراتب (امینان فرستادگان) رسیدند، در بیشتر کارهایشان به شرافتِ تسدید از سوی امام مهدی (علیه السلام) دست یافته‌اند. حتی برخی از آنان به شرافت دیدار امام مهدی (علیه السلام) نیز نائل شده‌اند، در خواب یا بیداری، مانند شهید سید محمد محمد صادق صدر (علیه السلام) همان‌طور که برخی از افراد مورد اعتمادش برای ما چنین نقل کرده‌اند.

به‌علاوه، ما نمی‌توانیم بر دست یافتن این جایگاه از سوی کسی یقین حاصل کنیم، مگر با گواهی و تزکیه او، یا با صفات و کارهایی که باعث قطع و یقین در این خصوص می‌شود، که اگر در حد صفر نباشد، اندک است.

نتیجه: امینان فرستادگان از جمله یاران امامان یا کسانی هستند که گام‌به‌گام به روش ایشان حرکت می‌کنند. به امت دستور داده شده است احادیث امامان (علیهم السلام) را که برایشان نقل می‌کنند بگیرند، و نه - آن‌گونه که برخی چنین ادعا می‌کنند - نظر و اجتهاد را! این معنا در سخن هشام بن حکم روشن است؛ آنجا که می‌گوید: «خدایا، هرآنچه از کارهای خوب واجب و غیرواجب انجام دادم، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت راست‌گوی ایشان (علیهم السلام) است. پس این را از من و از آنان بپذیر.»^۱

احمد بن ابراهیم مراغی می‌گوید، از قاسم بن علا آمده که او توقیع شریفی ذکر کرده، که در آن فرموده است: «برای هیچ‌یک از دوستداران ما عذر و بهانه‌ای در شک وارد کردن به آنچه افراد مورد اعتماد ما از ما روایت می‌کنند وجود ندارد. آن‌ها می‌دانند که

ما راز خود را به اینان می‌گوییم و آن را به واسطه اینان به سمتشان منتقل می‌کنیم.»^۱

امام (علیه السلام) دلیل عدم تشکیک در آنچه ثقات (افراد مورد اعتماد) نقل می‌کنند را بیان می‌فرماید، چراکه این افراد به‌طور مستقیم به محضر امامان شرفیاب می‌شوند و بر اسرارشان آگاه‌اند و امامان (علیهم السلام) آن‌ها را مکلف نموده‌اند که به شیعیانشان برسانند. وقتی کسی وجود نداشته باشد که به‌طور مستقیم از امامان (علیهم السلام) بگیرد و در رسانیدن مکلف نباشد، تشکیک در سخن او جایز است و تصدیق و اطاعت از او واجب نیست.

این توقیع، توقیعی را که از امام مهدی (علیه السلام) آمده است تفسیر می‌کند که می‌فرماید: «اما در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتند، به روایان حدیث ما مراجعه کنید. آنان حجت من بر شما هستند ...» یعنی سفیران چهارگانه که امام مهدی (علیه السلام) به آنان فیض می‌رساند و آنان را از راز خود آگاه می‌سازد و به رسانیدن حلال و حرام به شیعه تکلیف می‌فرماید. این افراد همان کسانی هستند که هیچ‌کس عذر و بهانه‌ای ندارد که در روایاتشان از [سوی] امام (علیه السلام) شک وارد کند، نه آن کسانی که این صفت در وجودشان نیست!

پس از بیان تمامی این مسائل، روشن می‌شود که نمی‌توان طبق این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) «فقها امینان فرستادگان هستند...» بر واجب بودن اطاعت از علما استدلال نمود، مگر آن علمایی که امام (علیه السلام) به‌طور مستقیم منصوبشان کرده است، و به این دلیل که در این معنا، هیچ تصریح و ظهوری وجود ندارد.

نتیجه ششم

برخی - از سر جهل و نادانی یا غفلت - به حدیثی که از طریق اهل سنت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده استدلال می‌کنند.

از عمرو بن عاص و ابوهریره، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که حاکم حکم کند و اجتهاد کند و حکمش درست باشد، دو پاداش دارد. و

هنگامی که حکم کند و اجتهاد کند و حکمش خطا باشد، یک پاداش دارد.»^۱
از این رو اینان چنین گفتند که اجتهادکننده پاداش می‌گیرد، چه درست باشد، چه خطا؛ پس اطاعت از او در هر وضعیتی واجب است.

پاسخ:

۱- شیعه و اهل سنت، هیچ‌کدام نمی‌توانند این حدیث را ملاک قرار دهند. از بُعد شیعیان، این حدیث فقط از طریق اهل سنت وارد شده است و این چنین حدیثی را — براساس قواعد خودشان — نمی‌توان به‌خاطر ضعیف بودنش برگرفت؛ به این جهت که این حدیث از طریق عمروبن عاص و ابوهریره روایت شده است و هر دوی این‌ها در نظر شیعه بسیار مذموم و نکوهیده هستند، به‌ویژه عمروبن عاص که دشمن سرسخت امام علی (علیه السلام) است و به این دلیل که با نظرات اهل سنت موافق و با روایات امامان معصوم (علیهم السلام) مخالف است؛ که توضیح این مطلب خواهد آمد. از عترت طاهره، روایات متواتری روایت شده مبنی بر اینکه آنچه موافق اهل سنت است — هنگامی که از قرآن و سنت صحیح جدا باشد — برگرفته نشود. از امام صادق (علیه السلام) در خبری طولانی روایت شده که فرموده: «... رشد و هدایت در چیزی است که با اهل سنت مخالف است...»^۲

اما اهل سنت نیز نمی‌توانند به این حدیث اعتماد کنند، زیرا در روایانش جای چون‌وچرا وجود دارد، و با قرآن و سنت صحیح از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و یاران شایسته‌اش در تعارض است. آیات و روایات بسیاری وجود دارد که تصریح می‌کنند حکم خداوند یکی است و امکان ندارد متعدد باشد. کسی که به اشتباه حکم می‌کند، چطور پاداش خواهد داشت؟! سخن در این باره طولانی است و این عرصه را مجالش نیست!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۳ (و)

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۳۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۸۷ و ۸۹.

۳- سورة مائده، آیه ۴۷

کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود فاسق اند).

۲- علاوه بر اینکه این حدیث از طریق اهل سنت نقل شده و روایانش کسانی هستند که بسیار مذموم و نکوهیده اند و احادیث دروغین بسیاری را درباره رسول خدا (ص) جعل نموده اند، در تعارض با روایاتی است که از امامان معصوم (علیهم السلام) وارد شده است. برخی از روایات در تضاد با این حدیث، خدمت شما خواننده گرامی تقدیم می گردد:

ابوبصیر می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: برای ما مسائلی مطرح می شود که در کتاب خدا و سنت نمی یابیم. آیا در آن ها نظر بدهیم؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «خیر. اگر شما درست بگویید، پاداشی نمی گیرید و اگر اشتباه کنید، بر خداوند دروغ بسته اید.»^۱ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی طولانی، در مذمت اصحاب رأی می فرماید: «... تا آنجا که خویشان را از آبی گندیده سیراب کرده و بسا چیزهای بی فایده که اندوخته است. در میان مردم، به قضاوت نشست و بر عهده گرفت آنچه را که بر دیگری پوشیده مانده، برایش آشکار سازد. چه بسا با قاضی پیش از خود مخالفت کرده باشد و ایمن نباشد از اینکه بعد از خود، حکمش را نقض کند، همان طور که او با پیش از خود چنین کرد. اگر با معضل و مبهمی مواجه شود، برای گشودن آن، سخنانی بیهوده از رأی خویش مهیا کند، که آن را کلامی قاطع پندارد و بر قامت آن جامه ای می بافد، در سستی، چونان تار عنکبوت است. نداند رأیی که داده صواب است یا خطا. علم چیزی را که نمی داند به حساب نمی آورد و ورای آنچه به آن رسیده است ...»^۲

محمد بن حکیم می گوید: «به ابوالحسن امام موسی کاظم (علیه السلام) عرض کردم: فدایتان شوم، ما را در دین فقیه نمودید و خداوند به واسطه شما، ما را از مردم بی نیاز فرمود تا آنجا که اگر جماعتی از ما در مجلسی باشیم، کسی چیزی از همراهش نپرسد، مگر اینکه پاسخش را در خاطر داشته باشد، و این به واسطه منتی است که خدا از برکت شما بر ما نهاده است. اما چه بسا مسئله ای برای ما مطرح می شود که درباره آن، نه از شما و نه از پدرانمان چیزی به ما نرسیده باشد، پس ما به بهترین وجهی که می شناسیم

۱- کافی، ج ۱، ص ۷۷.

۲- کافی، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶.

و آنچه از شما به ما رسیده است نظر کرده، سپس انتخاب می‌کنیم. ایشان علیهم‌السلام فرمود: «هیئات، هیئات! ای پسر حکیم، به خدا سوگند در این کار هلاک شد آن که هلاک شده است.» راوی می‌گوید، سپس فرمود: «خداوند ابوحنیفه را لعنت کند که می‌گفت، علی چنان گفت و من چنین می‌گویم.»^۱

از یونس بن عبدالرحمان روایت شده است: به امام کاظم علیه‌السلام عرض کردم: با چه چیزی خداوند را یکتا بشمارم؟ ایشان فرمود: «ای یونس، بدعت‌گذار نباش! کسی که به رأی خودش ببیند هلاک می‌شود، و کسی که اهل بیت پیامبرش را ترک گوید گمراه، و کسی که کتاب خدا و سخن پیامبرش را رها کند کافر شده است.»^۲

از اباعبدالله امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «کسی که شک کند یا گمان ببرد و بر آن استوار باشد عملش تباه شده است. حجت خدا، حجت واضح و روشن است.»^۳ اباجعفر امام باقر علیه‌السلام فرمود: «اگر با رأی خود سخن بگوییم، گمراه می‌شویم، همان‌طور که افراد پیش از ما گمراه شدند؛ ولی ما با دلیلی روشن از سوی پروردگارمان سخن می‌گوییم که آن را برای پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان نمود، و او آن را برای ما بیان نمود.»^۴

در این حدیث، پندی است برای پندگیرنده. آنجا که امام صادق علیه‌السلام - با اینکه امامی معصوم است - مجاز نیست با رأی و نظر خودش نظر دهد، پس چگونه برای دیگرانی که عصمت ندارند جایز است، و چه‌بسا اشتباهاتشان بیش از نظرات صحیحشان باشد؟! پس از شنیدن این روایاتی که از سخن گفتن به رأی و نظر شخصی بازمی‌دارند و همچنین ده‌ها نمونه دیگر، به‌علاوه آیات قرآنی که از چنین عملی بازمی‌دارند، هیچ کس نمی‌تواند حدیثی را که از عمروبن عاص آمده است برگیرد، حدیثی که ثابت می‌کند حاکم پاداش می‌گیرد، حتی اگر خطا کرده باشد. واقعیت چیز دیگری است؛ اینکه اگر کسی با رأی خودش حکم کند، هیچ پاداشی ندارد، حتی اگر درست گفته باشد.

۱- کافی، ج ۱، ص ۷۷.

۲- الوسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۴.

۳- الوسائل، ج ۱۸، ص ۳۶.

۴- بصائر الدرجات، ص ۳۱۹.

۳- انگیزه‌های بسیاری باعث شد تا عمرو بن عاص و ابوهریره چنین حدیثی را جعل کنند، از جمله صحیح شمردن خلافت عثمان بن عفان و معاویه بن ابوسفیان (خداوند لعنتش کند)، زیرا این دو با کتاب خدا و سنت رسولش (صلی الله علیه و آله) مخالفت ورزیدند و خلافت را از صاحب حقیقی‌اش - امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) - غصب کردند. وقتی معاویه اشتباه می‌کند، می‌گوید، اجتهاد کردم و اشتباه کردم؛ و حاکم وقتی اجتهاد کند و اشتباه می‌کند، یک پاداش دارد؟! تا عامه مردم را قانع کنند که اینان پیشوایان حقیقی‌اند و اطاعت آنان واجب است، چه اشتباه کنند و چه درست بگویند.

بر اساس این حدیث، یزید با کشتن امام حسین (علیه السلام) پاداش می‌گیرد، زیرا او اجتهاد کرد و در کشتن امام حسین (علیه السلام) اشتباه کرد؛ پس یک پاداش دارد!!!

چنین سخنی فقط از دهان کسی خارج می‌شود که عقل ندارد و در جولانگاه ابلیس و سربازانش سرگردان شده است. چنین شخصی، کسی است که وارونه شده است، معروف را منکر و منکر را معروف می‌بیند.

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. و کسانی که ستم کرده‌اند به‌زودی خواهند دانست به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت؛ و عاقبت تنها از آن پرهیزکاران است.

نتیجه هفتم

برخی برای واجب بودن اطاعت از علمای غیر معصوم، به روایت زیر که از اهل بیت (علیهم السلام) از امام صادق (علیه السلام) وارد شده استدلال می‌کنند. حضرت می‌فرماید: «... ببینید این علم خود را از چه کسی می‌گیرید. در میان ما اهل بیت، در هر نسلی افراد عادل هستند که تحریف غلوکنندگان، ادعای باطل‌کنندگان و تأویل جاهلان را باز می‌دارند.»^۱

و می‌گویند این افراد عادل، همان علما هستند؛ پس اطاعت از آن‌ها واجب است.

این گفتار با چند نکته پاسخ داده می‌شود:

۱- این روایت، مقطع پایان همان روایتی است که تصریح می‌کند «**علما وارثان پیامبران اند**» که در نتیجه اول از همین کتاب، مورد بحث و بررسی قرار دادم و ثابت کردم که این روایت به وارثان پیامبران اختصاص دارد و آنان، همان امامان معصوم علیهم‌السلام هستند و به علمای بی‌عمل اختصاص ندارد، نه در معنای دور و نه نزدیک. آنچه در نتیجه اول اثبات کردم، بر این بخش از روایت منطبق است.

۲- این روایت، مُقید یا معین شده با روایات دیگر از اهل بیت علیهم‌السلام است که تصریح می‌کنند این افراد عادل، کسانی هستند که تحریف را از دین بازمی‌دارند... آن‌ها فقط امامان از فرزندان امام حسین علیه‌السلام هستند.

فرستاده خدا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «... اوصیا را از حسین برگزید و آنان نه تن از فرزندان او هستند که تحریف غلوکنندگان، سوءاستفاده باطلان و تأویل جاهلان را از دین بازمی‌دارند.»^۱

در کمال‌الدین، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است: «در هر نسلی از امت من، فرد عادل از اهل بیتم وجود دارد که تحریف غلوکنندگان، سوء استفاده باطلان و تأویل جاهلان را از آن بازمی‌دارد. امامان شما فرستادگان شما به‌سوی خداوند هستند. پس بنگرید در دین و نمازتان از چه کسی برمی‌گیرید.»^۲

این دو روایت، خاص هستند و- اگر بپذیریم - روایت اول عام باشد، واضح است که هنگام تعارض عام و خاص، خاص پیشی می‌گیرد و حاکم بر عام می‌باشد. در نتیجه، روایتی پیشی می‌گیرند که تصریح دارند بر اینکه امامان، همان افراد عادل هستند که تحریف را از دین بازمی‌دارند.

حتی روایت اول هم عام محسوب نمی‌شود، زیرا امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «در میان ما اهل بیت، در هر نسلی افراد عادل هستند» و اهل بیت فقط امامان معصوم هستند و نه

۱- معتبر، محقق حلی، ج ۱، ص ۲۴.

۲- کمال‌الدین، ص ۲۲۱؛ الوسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۱۶؛ فصول المختارة، مفید، ص ۳۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۰؛ قرب الإسناد، حمیری قمی، ص ۷۷.

دیگران، به دلیل این فرموده حق تعالی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱ (ای اهل بیت، خدا فقط می خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند). و این آیه به عترت پاکِ معصوم اختصاص دارد.

آری، گاهی برخی از یاران حضرت محمد (ص) و یاران امامان (ع) به این جایگاه و مرتبه رسیده اند، همانند سلمان فارسی (ع) که حضرت محمد (ص) درباره او فرموده است: «سلمان از ما اهل بیت است»^۲ یا مانند ابوبصیر و افراد مشابه او که امام صادق (ع) در حدیثی درباره شان می فرماید: «... آنان - زنده و مُرده - ستارگان شیعه من هستند. آنان کسانی هستند که یاد پدرم (ص) را زنده نگاه داشتند. به وسیله آن ها خداوند هر بدعتی را آشکار می کند. آن ها سوء استفاده باطلان و تأویل جاهلان را از این دین بازمی دارند.» سپس گریان شد. عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی که درود و رحمت خداوند بر زنده و مرده شان است. بُرید عجلی، ابوبصیر، زراره و محمد بن مسلم»^۳

از چندین جهت، امکان پذیر نیست که این افراد با علمای غیبت کبرا که با امامان (ع) هم عصر نیستند، هم تراز باشند، از جمله: این عده به طور مستقیم تربیت یافته امامان (ع) هستند، و علم و اخلاق آن ها (ع) را با معاشرت با آن ها به دست آوردند؛ اینان نایبان و نمایندگان خاص امامان (ع) محسوب می شوند یا کسانی که به طور مستقیم از ائمه (ع) برای دفاع از دین و نشر احادیث اهل بیت (ع) اجازه دریافت کردند. و بدیهی است، کسی که به طور مستقیم از امام معصوم اجازه دارد با کسی که چنین اجازه ای ندارد، متفاوت است. همچنین اینان گذرگاه هایی برای انتقال حدیث معصوم هستند، نه اینکه طبق نظر خودشان فتوا دهند؛ و تفاوت های دیگر. بنابراین قیاس علمای غیبت کبرا با این عده، قیاسی مع الفارق است و براساس استدلال شما، باطل.

حتی اگر بگوییم اندک افرادی نظیر این عده در زمان غیبت کبرا وجود دارند، به طور

۱- سورة احزاب، آیه ۳۳

۲- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۲۳.

۳- الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۰۵.

معمول با آن‌ها جنگ شده و ناشناخته مانده‌اند و حتی وضعیت به فاسق شمردن و تکفیر آن‌ها از سوی علمای بدنهادِ راحت‌طلب منجر شده است و مردم حقیقت این اولیا را نشناختند، مگر پس از مرگ یا شهادتشان؛ همان‌گونه که در عصر ما نیز چنین بود و دیدیم که علمای گمراه چگونه در برابر سید خمینی، شهید سید محمد باقر صدر و شهید سید محمد محمد صادق صدر علیه السلام جبهه گرفتند؛ و این حقیقتی است که کسی جز لجباز و لجوج انکارش نمی‌کند و این افراد چقدر در این زمان بسیارند! ولی یک نکته مهم باقی می‌ماند، اینکه این علمای صالح و نیکوکار برای اعتقاد به واجب بودن اطاعت از آنان به نص و تصریح خاص از معصوم نیازمند هستند، درحالی‌که چنین متن و تصریحی وجود ندارد که بر این موضوع دلالت کند.

۳- ما - به‌ویژه در این دوران - شاه‌دیم که بیشتر علما با دموکراسی غربِ کافر موافقت کرده‌اند - اگر نگوییم همگی‌شان - و قائل به واجب بودن انتخاب مردم شدند؛ قانون قراردادی را تأیید و قرآن کریم را رها کردند و این در حالی است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ (و کسانی که بر وفق آیاتی که خداوند نازل کرده است حکم نکنند کافران‌اند). و همگی این موارد، مخالف سیره و روش اهل بیت علیهم السلام است. و به این ترتیب، این‌ها کسانی هستند که دین را تحریف و کسانی هستند که شریعت سرور فرستادگان علیهم السلام را تخریب کردند، و آن عادلانی نیستند که تحریف را از دین بازمی‌دارند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۲ (آیا آن که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟).

۴- حتی اگر در بحث از سخن پیشین کوتاه بیاوریم، این حدیث جزو متشابهات محسوب می‌شود - زیرا بیش از یک وجه دارد - و بدیهی است که نمی‌توان به متشابه استدلال کرد، مگر اینکه با قرینه‌ای همراه باشد، درحالی‌که قرینه‌ای بر آن وجود ندارد، بلکه قرینه‌های

۱- سوره مائده، آیه ۴۴

۲- سوره یونس، آیه ۳۵

متصل و منفصل، عکس منظور شما هستند، همان طور که این موضوع را از طریق سخن عترت پاک و چشمه زلال بیان کردم.

حق تعالی می فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾^۱
(بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟).

پاسخ های دیگری بر استدلال این عده وجود دارد که به جهت اختصار و خلاصه گویی از آن ها پرهیز می کنم.

نتیجه هشتم

پاسخ به برخی از نظرات شیخ محمد یعقوبی

اول:

شیخ محمد یعقوبی در دور ۵۱ سخنرانی، مورخ ۲۷ صفر ۱۴۲۵ هـ، برابر با ۲۰۰۴/۴/۱۸ چنین بیان می کند:

«... امامان (ع) به شیعیان خود دستور داده اند که به علما آموزش ندهند، بلکه از آنان بیاموزند و از آنان در تمامی مسائل پیروی کنند، چه درباره مسائل فردی مانند وضو، نماز، روزه و چه درباره مسائلی که به همه مردم مربوط می شود، مانند قضایای سرنوشت سازی که موضع گیری های یکسانی را از سوی مرجعیت و علما طلب می کند.»

پاسخ:

۱- به ام الکتاب ها (کتاب های مرجع) مراجعه کردم، حتی یک حدیث پیدا نکردم که امامان (ع) دستور داده باشند که در هیچ موردی به علما و پیروانشان آموزش داده نشود. پس نمی دانم شیخ یعقوبی چگونه چنین چیزی را به امامان (ع) نسبت داده است و به چه چیزی استناد می کند؟

۱- سوره ملک، آیه ۳۰

۲- مطابق ۳۰ فروردین ۱۳۸۳ هجری شمسی (مترجم)

آری، روایاتی وارد شده است که چنین خصوصیتی را به امامان معصوم علیهم السلام اختصاص می‌دهند، مانند این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌فرماید: «من و اهل بیت من پاک هستیم. پس، از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید، و از آنان سربیزی نکنید که دچار لغزش می‌شوید، و با آنان مخالفت نکنید که به ورطه جهل می‌افتید، و به آنان آموزش ندهید؛ آن‌ها از شما داناترند. آن‌ها در کوچکی داناترین مردم هستند، و در بزرگی داناترین مردم هستند ...»^۱

و این خصوصیت تنها به امامان معصوم علیهم السلام اختصاص دارد و درباره دیگران صدق نمی‌کند، مگر اینکه انسان به مرتبه عصمت برسد و از اهل بیت علیهم السلام شود، مانند سلمان فارسی (محمّدی).

آیا شیخ یعقوبی خود را معصوم و از اهل بیتی می‌داند که خداوند رجس و ناپاکی را از آنان زدوده و به‌طور کامل پاکشان گردانیده است، تا بتواند جامه صفات آن‌ها را بر تن کند؟! هیئات، که اینان علیهم السلام چون ثریا از دسترس به دورند. آن‌ها کسانی هستند که سیل از آنان فرود می‌آید و پرند را یارای رسیدن به بلندایشان نیست. خداوند آن بنده‌ای را رحمت کند که حدّ خود را می‌شناسد و در آن متوقف می‌شود. فتوای بدون علم و آگاهی از بدترین هلاک‌کننده‌هاست و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب - همان‌طور که از اهل بیت علیهم السلام آمده است - چنین فتوادهنده‌ای را لعنت می‌کنند.

از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «کسی که بدون علم و هدایت به مردم فتوا دهد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت می‌کنند و گناه کسی که به فتوای او عمل کند به او می‌رسد.»^۲

۲- همچنین روایتی نیافتیم که به واجب بودن اطاعت از غیرمعصوم تصریح کند، می‌خواهد عالم باشد یا جاهل. پس شیخ یعقوبی این سخن را از کجا آورده و آن را به امامان معصوم علیهم السلام نسبت داده است؛ بلکه امامان علیهم السلام در روایات خود چنین بیان فرموده‌اند که

۱- غیبت نعمانی، ص ۵۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۶۱.

اطاعت فقط برای معصوم است، و به همین ترتیب خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ ^۱ (پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد).

این موضوع را در جهت اول این بحث بیان کردم؛ می‌توانید به آن مراجعه کنید.

حتی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و عترت پاک (علیهم السلام) از پیروی لغزش‌های علما بازداشته و از علمایی که از نظرات و هوای نفس خود پیروی می‌کنند برحذر داشته‌اند، به‌خصوص علمای آخرالزمان.

اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند، خود را منتسب به آن می‌دانند، درحالی‌که دورترین مردم از آن هستند، مسجدهایشان آباد، اما خالی از هدایت است، فقهای آن زمان شریرترین فقهای هستند که آسمان بر ایشان سایه انداخته است، از آن‌ها فتنه خارج می‌شود و به آن‌ها باز می‌گردد.» ^۲

«در آخرالزمان گروهی است که از آنان پیروی می‌شود. در آنان گروهی هستند که جدال می‌کنند، قرائت می‌کنند و عبادت می‌کنند؛ افراد نوظهور بی‌خرد. نه امر به معروف را واجب می‌دانند و نه نهی از منکر می‌کنند، مگر اینکه از زیان در امان بمانند. پستی و عذر و بهانه را برای خود می‌طلبند. از لغزش‌های علما و فساد عمل آنان پیروی می‌کنند. به نماز و روزه و آنچه به آنان در نفس و مال ضرر نمی‌رساند، رو می‌کنند. اگر نماز به کارهایی که درباره اموال و بدن‌هایشان انجام می‌دهند زیان برساند، قطعاً آن را رها می‌کنند، همان‌طور که بالاترین واجب‌ها و باشراف‌ترین آن‌ها را رها کردند؛ که امر به معروف و نهی از منکر فریضه‌ای است بزرگ، که واجب‌ها با آن بر پا داشته می‌شود ...» ^۳

رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «پس از مرگم، از سه خصلت بر امتم

۱- سورة بقره، آیه ۱۲۴

۲- کافی، ج ۸، ص ۴۷۹.

۳- مختلف الشیعة، علامه حلی، ج ۴، ص ۴۶۲؛ تهذیب، ج ۶، ص ۱۸۰.

یمنناکم: اینکه قرآن را بر غیر تأویلش، تأویل کنند، یا از لغزش و خطای عالم پیروی کنند، و یا مال و دارایی آن‌ها آنچنان افزون شود که طغیان کنند و به خوش گذرانی بپردازند. و راه خروج شما را به شما هشدار خواهیم داد: اما درباره قرآن، به محکمش عمل کنید و به متشابهش ایمان بیاورید، اما عالم، به او بنگرید، اما از خطا و لغزشش پیروی نکنید،... تا پایان حدیث.^۱

همچنین از پیامبر ﷺ: «ترسناک‌ترین چیزی که بر امت خودم از آن می‌ترسم، لغزش‌های علما، میل حکیمان و سوء تأویل است.»^۲

سلمان فارسی (رضی الله عنه) می‌گوید: «من بر شما از سه چیز می‌ترسم: لغزش عالم، جدال منافق و دنیای طغیانگر.»^۳

و از امام علی (رضی الله عنه): «لغزش عالم مانند شکستن کشتی است که غرق می‌شود و جدایی می‌اندازد.»^۴

و از ایشان (رضی الله عنه): «لغزش عالم جهان‌ها را فاسد می‌کند» و «لغزشی شدیدتر از لغزش عالم نیست» و «لغزش عالم گناه بزرگی است.»^۵

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «از لغزش عالم بر حذر باشید، که لغزش او باعث افتادن او در آتش می‌شود» و «وای بر امت من، از علمای بدنهاد.»^۶

و از امام صادق (رضی الله عنه): «عالمی که سلطان ستمکاری را بر ستمش یاری می‌دهد ملعون ملعون است.»^۷

آنچه پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ به آن خبر داده است، محقق شد. آخرالزمان آمد و

۱- الخصال، ۱۶۵.

۲- میزان الحکمة، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳- الإختصاص، مفید، ص ۳۳۵.

۴- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۵۸.

۵- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۰۹۹ و ۲۱۰۰.

۶- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۰۰۱.

۷- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۱۰۱.

مردم از لغزش‌های علما در مخالفت از قرآن و سنت، حکم کردن به غیر از کتاب خداوند متعال، و از سلطان - آمریکا و کارگزارانش - پیروی کردند. آیا شیخ یعقوبی از ما می‌خواهد که با سخن فرستاده خدا حضرت محمد (ص) و اهل بیتش (ع) مخالفت کنیم و سخن او درباره واجب بودن اطاعت از علما در هر چیزی را بپذیریم؟! و این چیزی نیست جز اغفال و خوار کردن مردم و تبدیل آنان به مقلدانی کور که هیچ دیدی ندارند، درست مثل حیوانات و حتی گمراه‌تر. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

۳- به‌علاوه، شما چطور از مردم می‌خواهی که از تو اطاعت کنند؟ در حالی که با کتاب خداوند متعال، سنت پیامبرش (ص) و عترت پاک مخالفت نموده‌ای. انتخابات را بر مردم واجب کردی و آن را برتر از نماز و روزه قرار دادی، و حال آن که قرآن و سنت فریاد برمی‌آورند که منصوب کردن، تنها از آن خداوند است و مردم نمی‌توانند و مجاز نیستند کسی را که شهرها و بندگان را اداره می‌کند برگزینند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۱ (اگر

حق از پی هوس‌هایشان می‌رفت، آسمان‌ها و زمین و هر که در آن‌هاست تباه می‌شد).

و می‌فرماید: ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^۲ (ولی بیشترینشان از حق کراهت دارند).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ﴾^۳ (اگر از اکثریتی که

در این سرزمین‌اند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه سازند).

و می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۴ (و اندکی از بندگان من سپاس‌گزارند).

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْنٌ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۵ (و جز اندکی به او ایمان نیاورده

بودند).

این سرآغاز اکثریت است، سرآغازی که بر انتخابات تکیه دارد و در قرآن و سنت پاک

۱- سوره مؤنون، آیه ۷۱

۲- سوره مؤنون، آیه ۷۰

۳- سوره انعام، آیه ۱۱۶

۴- سوره سبأ، آیه ۱۳

۵- سوره هود، آیه ۴۰

مورد شدیدترین مذمت‌ها قرار گرفته است. همچنین مردم را به رأی دادن به قانون قراردادی که با قرآن و سنت پاک در تعارض است، سمت‌وسو می‌دهد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ (و کسانی که بر وفق آیاتی که خداوند نازل کرده است حکم نکنند کافران‌اند).

و می‌فرماید: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۲ (هیچ حکمی جز حکم خدا نیست).

و از ائمه (علیهم‌السلام) روایت شده است: «حکم دو نوع است: حکم خداوند و حکم اهل جاهلیت؛ کسی که در حکم خداوند اشتباه کند به حکم اهل جاهلیت حکم کرده است.»^۳

و ده‌ها آیه و روایتی که از حکومت نظام‌های قراردادی باز می‌دارند؛ و حتی این، از ضروریات دین و مذهب است. پس چگونه آن را پشت‌سر خود افکندی و توجیهاتی را دنبال کردی که حتی دوشیزه‌های پرده‌نشین هم با آن استدلال نمی‌کنند؟! حق تعالی می‌فرماید: ﴿بَدَّ قَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴ (گروهی از اهل کتاب، کتاب خداوند را آنچنان پشت‌سر خویش افکندند که گویی از آن اطلاعی ندارند).

در پاسخ بسیاری از نظرات شما در این عرصه، در کتاب «حماسه اندیشه اسلامی و تفکر دموکراسی» بسیار سخن راندم و از شما درخواست کردم که به این کتاب پاسخ بدهی؛ و ماه‌ها و ماه‌ها گذشت و نه پاسخی داده شد و نه جوابی و نه ... و نه ...

این آوردگاه علمی است، و تنها قلم و مرکب شما را مکلف می‌کند و نه بیشتر؛ و جهادی مسلحانه نیست که تظاهر به آرامش و وقار و نگهداری خون‌ها کنی، همان‌طور که در کتاب‌هایت این‌گونه نگاشته‌ای؛ یا پاسخ می‌دهی یا شکست خورده‌ای.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾^۵ (بگو اگر راست

۱- سورة مائده، آیه ۴۴

۲- سورة انعام، آیه ۵۷؛ سورة يوسف، آیه ۴۰؛ سورة يوسف، آیه ۶۷

۳- کافی، ج ۷، ص ۴۰۷، ح ۱.

۴- سورة بقره، آیه ۱۰۱

۵- سورة بقره، آیه ۱۱۱؛ سورة نمل، آیه ۶۴

می‌گویید، برهان و گواه خود بیاورید).

در پایان، سخنی از ائمه (علیهم‌السلام) را به این مضمون به شما می‌گوییم: «**اطاعت تنها برای کسی است که از خداوند اطاعت می‌کند و هیچ اطاعتی برای مخلوق در نافرمانی از خالق وجود ندارد.**» و لازمه اطاعت از غیر معصوم، اطاعت در نافرمانی است، چراکه او از انحراف و اشتباه در امان نیست. در نتیجه، اطاعت جز برای معصومین نیست و اینان، همان محمد و خاندان پاکش هستند؛ امامان و مهدیون که برترین درود و سلام بر آنان باد!

دوم:

شیخ یعقوبی در بیانیه‌ای در تاریخ ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۴۲۵ هـ.ق، مصادف با ۲۰۰۴/۷/۱۵، با عنوان «فعالیت سیاسی از واجبات شرعی است»، به برخی از موارد وارد شده و از عترت پاک در باب واجب بودن اطاعت از علما استدلال کرده است. او در این بیانیه می‌گوید:

«... در اینجا، باید به نکاتی توجه داشته باشیم:

۱- فعالیت سیاسی به شکل امروزی - یعنی تشکیل احزاب، مؤسسه‌ها و نظایر آن - به معنای شانه خالی کردن از اختیارات مرجعیت در رهبری مردم نیست، چراکه این، نظامی کامل‌تر و تواناتر بر تصحیح خط‌مشی امت براساس روش الهی است و اهل بیت خطوط آن را مشخص کرده و پایه‌ها و ستون‌هایش را وضع نموده‌اند.

از امام حسین (علیه‌السلام) چنین سخنی روایت شده است: «زمام اجرای امور و احکام به دست علمای خداوند است که امینان حلال و حرام او هستند.»

و از امام صادق (علیه‌السلام) روایت شده است: «اما هرکدام از فقها که نگاهبان خویشتن، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش باشد، عوام می‌توانند از او تقلید کنند ...».

پاسخ:

این روایتی که سخن امام حسین را در بر دارد: «**زمام اجرای امور و احکام به دست**

علمای خداوند است ...»^۱ از نظر سند، ضعیف است و در نتیجه - طبق عقیده خود شما - برای استدلال در فقه ارزشی ندارد، چه برسد به عقیده. سید محمد سعید حکیم در کتاب مصباح‌المنهاج این گونه به این مطلب تصریح می‌کند:

«علاوه بر اینکه از نظر سند واقعاً ضعیف است، به طوری که این روایت را از عوالی اللّالی به شکل مُرسل، در ضمن حدیثی طولانی که متنش خالی از ضعف و آشفتگی نیست نقل می‌کند، این اشکال نیز وجود دارد که از مُجمل و مختصر بودن خالی نیست. از این حدیث، اراده و قصد ائمه (علیهم‌السلام) آشکار می‌شود، زیرا پس از سرزنش مردم به دلیل کوتاهی‌شان در دین و ترک امر به معروف و نهی از منکر... به خصوص اینکه در آن، تعبیر علمای به خدا آمده و نه علمای به دین.»^۲

۲- منظور از این حدیث «زامان اجرای امور و احکام به دست علمای خداوند است»، فقط امامان (علیهم‌السلام) هستند. آن‌ها عالمان به خداوند هستند و همان‌هایی که خداوند اطاعت از آنان را بر بندگان واجب کرده است، به‌ویژه با در نظر گرفتن روایاتی که بر این معنا تصریح می‌کنند و روایاتی مخصوص و مُقیدکننده برای این روایت هستند و آن را به امامان معصوم (علیهم‌السلام) اختصاص می‌دهند؛ چراکه اطاعت از غیر معصوم جایگاهی ندارد و و این نکته برای کسی که با دقت در روایات مطرح شده در این زمینه بنگرد، روشن و بدیهی خواهد بود. سید محمد سعید حکیم - همان‌طور که در نکته پیشین بیان شد - به این معنا اشاره کرده است. همچنین محقق خویی در مصباح‌الفقاهه به این معنا این گونه تصریح می‌کند: «زامان اجرای امور در دست عالمان به خداوند است؛ عالمان به خدا جز ائمه (علیهم‌السلام) نیستند، بلکه غیر ایشان، عالمان به حلال و حرام از راه‌های ظاهری هستند.»^۳

به‌علاوه، خوانساری نیز در «تقریر بحث نائینی» به این نکته اشاره کرده و می‌گوید:

۱- بحار‌الأنوار، ج ۹۷، ص ۸۰.

۲- مصباح‌المنهاج، ص ۲۰۲.

۳- مصباح‌الفقاهه، ج ۳، ص ۲۸۹.

«زمام اجرای امور به دست عالمان است؛ و این سخن ایشان: «علما وارثان پیامبران اند»، همراه با اخباری که در علو شأن عالم ذکر شده، احتمال نزدیک را مطرح می‌سازد که علما در این حدیث، همان امامان (عج) باشند، همان طور که در خبر معروف است: «مُرْکَب علما مانند خون شهادت». به خصوص اینکه اطلاق خبر اول بر ولایت عامه است، پس قرینه‌ها بر این دلالت دارد که منظور از علما در این حدیث، امامان (عج) هستند. آنان (عج) همان امینان بر حلال و حرام خداوندند.»^۱

اگر از تمامی این موارد کوتاه بیاییم، می‌گوییم: این روایت از متشابهاًتی است که بیش از یک وجه دارد؛ در نتیجه، نمی‌توان به آن استدلال کرد، مگر پس از محکم کردنش. و محکم کردن آن نتیجه‌ای برخلاف مقصود شما خواهد بود؛ چرا که ده‌ها روایت وجود دارد که یا این حدیث را تخصیص می‌زند یا به گونه‌ای آن را مقید می‌سازد و اختصاص به امامان معصوم (عج) می‌دهد، روایاتی که پیش‌تر بیان شد و نیازی به تکرار آن‌ها نیست.

مقطعی از این روایت را ذکر و سپس برخی از نظرات علما در تأویلش را بیان می‌کنم:

از امام حسین یا امیرالمؤمنین (عج): «... شریف از شما حساب می‌برد، و ضعیف شما را گرامی می‌دارد، و کسی که فضلی و حق نعمتی بر او ندارید، شما را بر خود ترجیح می‌دهد، شما وسیله حوائجی هستید که بر خواستارانش منع شده است، و به هیبت پادشاهان و کرامت بزرگان در راه گام برمی‌دارید. مگر این همه احترام برای این نیست که انتظار داریم شما وظیفه الهی را انجام دهید و به حق خدا قیام کنید؟ پس چرا در بیشتر وظایف کوتاهی می‌کنید و حق امامان را سبک می‌شمارید؟ حق طبقه زیردست و ضعیف را پایمال می‌کنید، ولی حقوقی را که به خیال خود دارید مطالبه می‌کنید؟ شما که نه مالی در راه خدا داده‌اید، نه جانی در راه جان آفرین نثار کرده‌اید، نه با قوم و قبیله‌ای برای خدا در افتاده‌اید ... (به چشم خود) می‌بینید که عهد و پیمان‌های الهی شکسته شده است و شما هیچ باکی ندارید. اما اگر میثاق پدرانان را زیر پا نهند، هراسان می‌شوید درحالی که عهدهای رسول خدا نقض شده است ... مصیبت و

گرفتاری شما از همهٔ مردم بیشتر است، زیرا بر مسند علما تکیه زده‌اید، و ای کاش گوش شنوایی داشتید. این (مصیبت‌ها) به آن جهت است که زمام اجرای امور و احکام به دست عالمان به خداوند است که امینان بر حلال و حرام او هستند. اما این مقام را از شما ربودند و این ربودن جایگاه از شما نتیجه‌ای نداشت جز تفرقه و کناره‌گیری شما از حق و اختلاف کلمه‌تان در سنت، با وجود دلایل آشکار و واضح. اگر شما مردمی بودید که در برابر اذیت و آزار مقاومت داشتید و در راه خدا از بذل مال دریغ نمی‌کردید، کارهای خدا به دست شما بود و کارها از شما نشئت می‌گرفت و به شما بازمی‌گشت. اما (افسوس که) شما ستمکاران را بر مقام خود مسلط کردید و امور الهی را به دست آن‌ها سپردید تا براساس شبهات عمل کنند و در راه شهوت‌رانی و کام‌جویی گام نهند ... میان ما و شما در آنچه کشمکش داریم داور خداوند است و قاضی اختلافاتمان هم اوست. خداوندا، تو آگاهی که آنچه به دست ما صورت گرفت نه در طمع پادشاهی و جاه بود و نه در طلب ثروت و مال. ما خواستیم معالم و نشانه‌های راه دینت را نمایان کنیم و در شهرهای تو (مفاسد را) اصلاح کنیم ... شما باید به کمک ما برخیزید و در حق ما انصاف ورزید، که ستمگران بر شما مسلط شده و در خاموش کردن نور پیامبرتان کوشیده‌اند ...»^۱

آخوند خراسانی در حاشیه بر «مکاسب» این‌گونه بر آن توضیح می‌دهد:

«... اما اینکه زمام اجرای امور به دستان علماست، هر چند عبارتی دیگر بر ولایت آنان است، ولی در ظاهر عبارت «علمایی خدایی که امینان حلال و حرام اویند» مخصوص امامان (علیه‌السلام) است، همان‌طور که سایر بخش‌هایش به این موضوع گواهی می‌دهد و در جایگاه توییح مردم در تفرقه و جدایی‌شان از آن‌هاست؛ چراکه سببی شده است برای غصب خلافت و زایل شدنش از دست کسانی که زمام اجرای امور به دستانشان است. این خبری طولانی است که به شکل مُرسل از امام حسین در تحف‌العقول نقل شده است. کامل آن را ملاحظه کنید ...»^۲

۱- بحارالأنوار، ج ۹۷، ص ۷۹ تا ۸۱.

۲- حاشیه‌المکاسب، ص ۹۴.

شیخ اصفهانی در حاشیه بر «مکاسب» می‌گوید:

«در این حدیث، سخن ایشان (علیه السلام): «زام اجرای امور و احکام به دست علمایی خدایی است که امینان حلال و حرام اویند.»
با این توضیح: اموری که جایگاهشان اجرا با نظر امام (علیه السلام) است به علما واگذار شده است، شامل همه امور مهمی می‌شود که به نظم شهرها و حفظ بندگان ارتباط دارد و در نظر گرفتن جایگاه افرادی که درباره خود و اموالشان کوتاهی می‌کنند.
و پاسخ به آن این است که این روایت در تحف العقول نقل شده است و سبک و سیاقش بر این دلالت دارد که مخصوص امامان (علیهم السلام) است. ظاهر این چنین است. کسانی که در آن ذکر شدند، عالمان به خدا هستند و نه علما به احکام خداوند. چه بسا منظور این است که ایشان (علیهم السلام) بر اساس اینکه واسطه فیض تکوینی و تشریعی هستند، زمام همه کارها در حقیقت به دستان خودشان (علیهم السلام) است و نه اینکه به صورت وضعی و قرار دادی باشد؛ و این دلیلی بر ولایت باطنی آنها همانند ولایت حق تعالی است، نه ولایت ظاهری که مناصبش قراردادی است.»^۱

سید محسن حکیم بر این روایت این گونه توضیح می‌دهد:

«... از اجمال و خلاصه‌گویی خالی نیست؛ علاوه بر اینکه عالمان به خداوند غیر از عالمان به احکامی هستند که موضوع بحث‌اند ...»^۲

شیخ جعفر سبحانی در تقریر بحث سید خمینی (رحمته الله) می‌گوید:

«چه بسا به برخی روایاتی که از نظر سند و دلالت ضعیف هستند استدلال می‌شود؛ اشکالی ندارد به برخی از آنها اشاره کنیم:
از جمله توقیع بالا: «اما در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتند به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند هستم.» اشکالش این است

۱- حاشیه مکاسب، ج ۲، ص ۳۸۸.

۲- نهج الفقاهة، سید محسن حکیم، ص ۲۹۹.

که از نظر سند ضعیف است.

ازجمله: روایت تحف العقول: «زمام اجرای امور و احکام به دست علمای خدایی است که امینان حلال و حرام اویند.» اشکال آنجاست که با دقت در ابتدا و انتهای روایت روشن می شود که این سخن در شأن امامان (علیهم السلام) وارد شده است؛ افزون بر اینکه از جهت سند نیز ضعیف است.

ازجمله: آنچه در فقه رضوی روایت شده است که فقها در جایگاه پیامبران بنی اسرائیل هستند؛ اشکال آن در ضعف سند آن است.^۱

سید محمد صادق روحانی در (فقه الصادق، ج ۵، ص ۱۷۱) می گوید:

«... اما از تحف العقول از علی بن حسین: «زمام اجرای امور و احکام به دست عالمان خدایی است که امینان حلال و حرام اویند.» در پاسخ به این استدلال: اول: ظاهر این است که منظور از علما، امامان (علیهم السلام) هستند و آنان، علمای خدایی هستند، ولی فقها، عالم به احکام شرعی هستند.»

۳- کسی که در بخش های این روایت دقت می کند، مواردی برایش روشن می شود:

ازجمله این سخن ایشان (علیه السلام): «... مصیبت و گرفتاری شما از همه مردم بیشتر است، زیرا بر مسند علما تکیه زده اید ...»

سخن و تویخ، خطاب به علمای بی عمل در زمان امام علی (علیه السلام) یا امام حسین (علیه السلام) است. امام (علیه السلام) آن ها را مردمی می داند که بزرگ ترین مصیبت و بلا به آنان رسیده است، زیرا «بر مسند علم تکیه زده اید»، درحالی که مسندها و جایگاه های علما، فقط برای ائمه (علیهم السلام) است؛ به دلیل این فرموده معصوم (علیه السلام): «... ما علما هستیم و شیعیان ما، دانشجو و بقیه مردم، خس و خاشاک اند» و این علمای بدنهاد به طور خاص بر آن غلبه کرده اند؛ یعنی آن ها نیز این جامه را همچون ابوبکر، عمر و عثمان و دیگران بر تن کردند. پس ظاهر «بر مسند علم تکیه زده اید» این است که آن را با چیره شدن، بدون رضایت صاحبش گرفته اید. بنابراین

روشن می‌شود که این علما کسانی هستند که مصیبت و بلایشان از همه بزرگ‌تر است، همان کسانی که جایگاه امامان (عج) را غصب کردند؛ یعنی همان امامت و ولایت که صاحبش با این صفت که «داناترین مردم است» متمایز می‌گردد.

ازجمله این سخن ایشان (عج): «**زام اجرای امور و احکام به دست علمای خدایی است که امینان حلال و حرام اویند.**»

و مقصود از آن، امامان (عج) هستند؛ چرا که امام (عج) در مقام اثبات حق خویش در ولایت بر امور مردم و اجرای احکام الهی است. او (عج) جانشین و خلیفه رسول خدا (ص) است، امری که قرآن و سنت پاک بر آن تصریح کرده‌اند؛ اما این حق از روی ستم و تجاوز از او (عج) گرفته شد و مورد غصب قرار گرفت. و این ظلم، نتیجه کوتاهی علما و صحابه در یاری رساندن به او بود؛ آنان که با پیشوایان گمراهی همراه شدند، به رسول خدا (ص) خیانت کردند، با وصیت او در نصب امام علی (عج) به‌عنوان جانشین مخالفت ورزیدند و از خواسته‌های نفسانی و شهوت‌های خود پیروی کردند.

چطور ممکن است عاقلانه باشد که امام علی (عج) با اینکه خودش وجود دارد [زنده و حاضر است] - درحالی که خود حجت بر مردم است - اشاره کند که زمام اجرای امور و احکام به دست همه علماست و آن را از خود نفی کند؟! چطور کسی می‌تواند چنین تصور کند که چنین معنایی از امام علی (عج) صادر شده باشد، درحالی که ایشان (عج) در ده‌ها مورد، درخواست [بازگرداندن] حق خویش را مطرح می‌کند؟!

آری، می‌توانیم این معنا را «**زام اجرای امور و احکام به دست علماست**» به‌صورت نیابت و نمایندگی از سوی امام معصوم در موردی مشخص تصور کنیم، مانند ولایت مالک اشتر (عج) بر مردم یمن به نمایندگی از امام علی (عج) و دیگر صحابه‌ای که امام علی (عج) آنان را به‌عنوان والیان سرزمین‌های دور از مرکز خلافت به کار گرفت. ولایت این والیان، به‌صورت طولی است - یعنی با یاری جستن از ولایت معصوم - و عرضی نیست؛ یعنی جدا و مستقل از ولایت معصوم نیست. پس زمام اجرای امور و احکام به دست امامان (عج) است و همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، به‌صورت نیابت و نمایندگی خاص به دست عالمان از

اصحاب ایشان می‌شود، مانند نیابت و نمایندگی یاران امام علی علیه السلام از سوی ایشان در اداره امور شهرها و سرزمین‌های دور. همچنین مانند مسلم بن عقیل رضی الله عنه در نیابت از امام حسین علیه السلام و مانند اجازه امام صادق علیه السلام و باقر علیه السلام و دیگر امامان به برخی از یاران مخلص خود در فتوا دادن به مردم با آنچه از احادیث اهل بیت علیهم السلام آموخته‌اند و مانند نیابت و نمایندگی سفیران چهارگانه امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغرا. این صلاحیت و شایستگی، امکان ندارد در علمای غیبت کبرا باشد، زیرا آن‌ها برای اداره شئون امت به نیابت از معصوم، به نص و اجازه مستقیم از طرف معصوم نیازمند هستند. چگونه شخصی می‌تواند بدون اجازه و رضایت معصوم، نیابت و نمایندگی او را بر عهده داشته باشد؟!!

اما آنچه از دلایل نیابت و نمایندگی عامه در غیبت کبرا ادعا شده است، از نظر سند یا دلالت کامل نیست. آری، خود نیابت می‌تواند مطرح شود، نه نیابت به صورت مطلق، مانند نمایندگی مؤمنان عادل در اداره از طرف کسی که سرپرستی ندارد - مثل حفاظت اموال یتیم‌ها - و مانند بر عهده گرفتن قضاوت بین مؤمنان و دیگر مسائلی که مردم به آن‌ها نیازمند هستند؛ و لازمه این سخن، واجب بودن اطاعت از علما در زمان غیبت کبرا نیست و جز این نیست که عمل‌کننده، صرفاً براساس قرآن و سنت عمل می‌کند و این به نظر و اجتهاد عقلی ناقص سرایت داده نمی‌شود. این همان شیوه‌ای است که علمای پیشین ما پس از پایان دوران غیبت صغرا به آن عمل می‌کردند.

از جمله این سخن ایشان علیهم السلام پس از آن: «اما این مقام را از شما ربودند و این ربودن جایگاه از شما نتیجه‌ای نداشت جز تفرقه و کناره‌گیری شما از حق و اختلاف کلمه‌تان در سنت، با وجود دلایل آشکار و واضح ...»

سخن ایشان علیهم السلام: «اما این مقام را از شما ربودند ...»، منظور از مقام و جایگاه، جایگاه علما نیست - آن‌طور که برخی چنین متوهم شده‌اند - بلکه منظور این است که این مقام که «زام اجرای امور به دست‌ان آنان است» به نیابت از علمای آل محمد علیهم السلام از آن‌ها ربوده شده است. دلیل این مطلب این فرموده ایشان علیهم السلام است: «و این ربودن جایگاه از شما نتیجه‌ای نداشت جز تفرقه و کناره‌گیری شما از حق و اختلاف کلمه‌تان در سنت، با وجود دلایل

آشکار و واضح؛ یعنی به سبب تفرقه و جدا شدن شما از امام حقی که زمام اجرای امور به دست اوست، این جایگاه ربوده شد؛ پس او را خوار کردید و در نتیجه، زمام اجرای امور به دست ستمکاران افتاد و سفیهان توانستند ولایت امور مردم را در دست بگیرند و آن را اداره کنند و فساد در خشکی و دریا آشکار شد.

اگر آن‌ها بر حق جمع می‌شدند و به وصیت رسول خدا ﷺ در منصوب کردن اهل بیتش به عنوان خلفا و جانشینان بر امت عمل می‌کردند، از بالای سر و زیر پا از نعمت‌ها بهره‌مند می‌شدند و ولایت امور مردم به دست صحابه امین مخلص آل محمد می‌بود، صحابه‌ای چون ابوذر، سلمان محمدی، مقداد، مالک و دیگران (بهشت خداوند بر آنان).

همچنین این سخن «**حق امامان را سبک می‌شمارید ...**» و «**(به چشم خود) می‌بینید که عهد و پیمان‌های الهی شکسته شده است و شما هیچ باکی ندارید.** اما اگر میثاق پدرانتان را زیر پا نهند، هراسان می‌شوید، درحالی‌که عهدهای رسول خدا **نقض شده است**»، دلیل و گواه بر این معنا است؛ یعنی شما حق امامان را هنگامی که از آنان اطاعت نکردید، خوار و سبک شمردید و آنان را در برابر کسانی که حق خلافت رسول خدا ﷺ را غصب کردند، یاری ندادید. بنابراین حتی اگر در بحث و جدل، از آنچه پیش‌تر گفته شد کوتاه بیاییم، در نهایت معنای این سخن «**زمام اجرای امور و احکام به دست علماست**» اگر آن را حمل بر همه علمای کنیم، با شروطی همراه می‌شود: اینکه آنان تحت ولایت معصوم باشند و به طور مستقیم از ایشان (علیه السلام) اجازه داشته باشند. اگر شرط - اجازه امام (علیه السلام) - محقق نشود، مشروط - جواز جاری شدن امور و احکام به دست علمای - نیز محقق نخواهد شد. با وجود همه این‌ها، شیخ یعقوبی نمی‌تواند با این روایت خواسته خود را به اثبات برساند، بلکه این کار او همچون کشیدن دست بر شاخه خاردار است!

اما این گفته شیخ یعقوبی: از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «**اما هر کدام از فقها که نگاهبان خویشتن، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش باشد، عوام می‌توانند از او تقلید کنند.**»

پاسخ و بحث درباره آن، در نتیجه چهارم از همین مبحث ارائه شد؛ به آن مراجعه کنید.

نیت بنده آن بود که دیدگاه‌های متعددی از شیخ یعقوبی را مورد بحث و بررسی قرار دهم، اما به دلیل دسترسی محدود به برخی از بیانی‌های او (سخنرانی‌ها)، و نیز کمبود وقت، و از آنجا که در مطالب ارائه شده دلایل کافی برای اثبات مخالفت شیخ یعقوبی با قرآن و سنت، و نیز آشفتگی و تناقض‌گویی در اندیشه‌های اعتقادی‌اش وجود دارد، به همین مقدار بسنده کردم.

در اینجا نگارش شاخه دوم از «سلسله دلایل آشکار در دفاع از عترت پاک» با عنوان «چه کسانی وارثان پیامبران اند؟ اوصیا یا علما؟» به پایان رسید؛ ان شاء الله تعالی، پس از آن، شاخه سوم خواهد آمد.

و سپاس و ستایش تنها از آن پروردگار جهانیان است و سلام و صلوات بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون باد!

شیخ ناظم عقیلی

مصادف با ۱۳۸۵/۵/۲۰ م^۱